

# کتابخانه

اول اردی بهشت ماه ۱۳۱۳

سال اول

شماره چهارم

علمی

## زندگی و روح هم مادی است

ماده - انرژی - قضایای حیاتی - فیزیکوشیمی سلول - حیات حیوانی و نباتی - تولید مثل و تکامل - سلول عصبی - مراکز اعصاب و فکر کردن - روح

دو نوع ماده ارتباط وجود دارد .  
ماده وزین از ذره‌ها ، هر ذره از اتم‌ها و هر اتم از احاد الکتروسیسته تشکیل یافته است . اتم تمام قضا را پر کرده است . آن نیز از احاد اتم که اتم نامیده میشود بوجود آمده است اتم میتواند قضایای داخل اتمهای وزین ( مثلاً نور ) را انتقال دهد . اتمهای اتم‌دیگر را دفع مینمایند ولی اتمهای وزین اتمهای اتم را جذب میکنند . اتمهای ماده وزین نیز یکدیگر را جذب مینمایند ولی همواره مابین آنها فاصله پر از اتم باقی میماند . اگر ماده وزین در اتم حرکت کند از مادیت وزنی آن کاسته می شود .

ماده دائماً در تغییر است . عامل مولد این تغییرات را قوه می نامند . پس از آنکه قوه اثر خود را کرده تغییری انجام داد میگویند کاری صورت گرفته است . اگر عاملی از خارج اثر کرده در یک دستگاه تغییر بوجود آورد یعنی

حقیقت متحرک (متغیر) موجود  
ماده در « زمان - مکان » ماده است ، حقیقت حاصل از « زمان - مکان - ماده » طبیعت است ، تاثیر متقابل و ارتباط زمانی - مکانی اجزاء ماده همان مفهوم قوه است . هر چیز که هست جزئی از طبیعت میباشد . این حکم کلی درباره موجودات زنده نیز صادق است . هر موجود که دارای خواص حیات و روح است قهراً نمیتواند عاری از ماده و آزاد از زمان و مکان باشد .

ماده دارای کمیت ( مقدار ) ، کیفیت ( خواص ) ، شکل ( مشخص مکانی ) و حرکت است . ( غرض از حرکت تغییر است . هر جزء ماده دارای حالت تغییر معینی است یعنی در یک مرحله معلوم از تغییر و تکامل میباشد )  
عجالتاً در علوم دونوع ماده تشخیص میدهیم  
۱ - ماده وزین ( ماده بمعنی معمولی ) ۲ - ماده بی وزن ( اتم = اثر ) . البته مابین این

واضح است شبیه بتمام فعل و انفعالات شیمیائی معدنی معمولی ، ممکن است در طبیعت مواد بیاض البیض تشکیل شود. ملاحظات دقیق نشان داده است که خواص زندگی در سلول که ماده اصلی آن از جنس بیاض البیض است وجود دارد . اختصاص ترکیب بیاض البیض بزرگی ذرات ( قطعات کوچک مرکب کننده ) آن است . وقتیکه در کره زمین تشکیل یک بیاض البیض با خواص معین امکان پیدا کرده ( البته درجه حرارت ، فشار و سایر شرایط میبایستی مساعد شده باشد ) نطفه زنده موجود شده است . پس تولید شدن نطفه زنده با افتادن یک سنک از بلندی اختلاف اساسی با هم ندارند . نطفه زنده به آن تشکیلاتی از ماده اطلاق میشود که خاصیت جذب ، تبدیل و دفع را دارد . جذب عبارت از این است که موجود زنده از محیط خارج یا انرژی یا ماده جذب میکند ، چنانکه ذکر شد نباتات سبز انرژی اشعه خورشید را جذب نموده بکمک آن ها مواد شیمیائی می سازند . این مواد خاصیت آن را دارند که با اکسیژن سوخته دوباره انرژی پس بدهند . نباتات بی کلروفیل و حیوانات این قدرت را ندارند که خود از نور شمس استفاده کنند . این ها از همان موادی که نباتات سبز تهیه نموده اند استفاده می کنند . حیوانات یا از نباتات و یا از حیوانات دیگر که بالاخره علف خوارند کسب مواد غذایی یعنی آن موادی را که دارای انرژی است می کنند .

بالاخره اساس حیات در زمین از خورشید است . موجودات زنده از موادی که از خارج جذب می نمایند اعضاء بدن خود را ساخته و بکمک انرژی که دریافت می کنند اعمال موسوم با اعمال حیاتی را انجام می دهند . موادی که دفع می شود بالنسبه عاری از انرژی است . بطور کلی مجموع مقدار ماده و انرژی که جذب می شود با کلیه ماده و انرژی که دفع شده یا در بدن موجود مانده است معادل میباشد ، یعنی قانون بقاء ماده و انرژی کاملاً صادق است جز اینکه شکل یعنی ارتباط زمانی و مکانی ماده و انرژی تغییر می کند و این نوع مخصوص تغییرات را که مانند سایر تغییرات و قضایای طبیعت است اعمال حیاتی مینمایم . علم فیزیولوژی روز بروز

به دستگاه کاری داد دستگاه هم میتواند آن کار را پس دهد . هر دستگاه که میتواند کاری پس دهد میگویند دارای انرژی است اگر چه ظاهراً انواع انرژی ( کار مکانیک ، حرارت ، نور ، الکتریسته ، انرژی شیمیائی وغیره ) باهم اختلاف دارند اساس تمام آنها یکی است و تمام بواسطه وجود قوا در آحاد اتر و آحاد ماده وزین ظاهر میشوند ، سابقاً در شیمی یک قانون کلی بیان میشد که بیان میکرد : مقدار ماده وزین در دستگاهی که با خارج مبادله ندارد ثابت است ( قانون بقاء ماده ) . نظیر این قانون در فیزیک موجود بود : مقدار انرژی دستگاهی که با خارج مبادله ندارد ثابت است . امروز ما در فیزیکو شیمی جدید خود این دو قانون را بطریق دقیق ذیل بیان میکنیم : مجموع ماده و انرژی یک دستگاه در صورتیکه با خارج مبادله نکند ثابت است . واضح است که میتوان باینک ضریب معین ماده و انرژی را بهم تبدیل نمود .

دربادی نظر مابین قضایای  
**قضایای حیاتی** و طبیعت بی جان  
 اختلاف شدید جلوه

میکند ولی اندکی دقت واضح می سازد که این اختلاف اساسی نیست یعنی نمو ، تجزیه ، تبادل ماده و انرژی در موجود زنده نیز کاملاً تابع سایر قوانین طبیعی است . قسمت عمده موادی را که بدن نباتات و حیوانات را تشکیل میدهند امروزه در لابراتوار ها از اجزاء ساده تهیه مینمایند . شیمی آلی در عرض صد سال اخیر هزار ها از این اجسام را ترکیب نموده است ( ۱ ) ساختمان « کلروفیل » ماده سبز نباتات را علوم امروز بخوبی می شناسد . مکروفیل این خاصیت را دارد که از زمین و هوا مواداتی ، گاز کربنیک و بخار آب گرفته آن ها را به کمک اشعه خورشید با هم ترکیب کرده مواد شیمیائی لازم برای سایر موجودات زنده ( نباتات بی کلروفیل و حیوانات ) را تهیه میکند . این مواد عبارتند از مواد بیاض البیض ، چربی ها و قند ها . این عمل کلروفیل و این تاثیر نور خورشید هیچ اختصاصی ندارد و کاملاً مانند سایر قضایای طبیعت بی جان است . چنانکه

( ۱ ) این سد بزرگ سال ۱۸۲۸ توسط « ولر » شکسته شد که « اوره » را تهیه کرد .

میدهد. خود هسته در سلول اهمیت زیاد در تجزیه و تولید مثل دارد. علم شیمی موفق شده است عده زیادی از جوهر های آمینی را زنجیر کرده بیاض البیض ساده تهیه نماید و پیشرفت در این زمینه نزدیک شدن به ساختن سلول زنده است. از مواد شیمیائی دیگر سلول آب، چربی ها و لیپوئیدها ( لسی تین، پروتوگون، سرزین و کولسترین که بعضی دارای فسفر میباشد ) مهم است. چون مقدار لیپوئیدها ثابت است از این جا می توان حدس زد که وجود آن ها در اعمال حیات کار مهمی دارد. بعقیده بعضی همان دانه ها و رشته های ماریچی که داخل پروتوپلاسم دیده می شود ( بافوکسین قرمز می شوند ) لیپوئید میباشد. لیپوئیدها در تشکیل غشاء نیز شرکت مینمایند و چون عده از اجسام را حل مینمایند باعث نفوذ آن ها بداخل سلول می شوند مثلا اثر وکلوروفرم چون در لیپوئید غشاء حل میشوند بداخل سلول رفته در لیپوئیدهای داخل سلول اثر مینمایند و اثر بیهوشی ظاهر می سازند. کولسترین می تواند مانند اسفنج آب بخود جذب نموده آب لازم سلول را منظم کند، لیپوئیدهای فسفر دار این خاصیت مهم را دارند که با کمال سهولت اکسیژن جذب نموده به آسانی آن را پس میدهند و گویا این عمل برای احتراق چربی و قند در سلول خیلی مهم است. لیپوئیدها خاصیت ضد سم نیز دارند مثلا لسی تین ( که در زرده تخم مرغ زیاد است ) سم خنق و سل را جذب میکند. چنانکه واضح است سلول مطابق قوانین فیزیکی مثلا قانون اسموز ( عبور محلولها از غشاء های نیم قابل نفوذ ) مواد غذائی را جذب میکند. در داخل سلول یک سلسله اعمال شیمیائی کاملا طبیعی صورت میگیرد و مقداری بر ماده سلول افزوده می شود. تجزیه و تولید مثل نیز تحت این نوع قوانین طبیعی است.

احمد قاضی

بقیه دارد

عده بیشتری از قضایای حیاتی را بکمک قوانین طبیعت بیجان بیان نموده واضح میکند که قوه مخصوص حیاتی وجود ندارد اگر هم ما امروز از یک طرف بواسطه عدم کفایت وسائل علمی برای تحقیق سلول و از طرف دیگر بجهت محدود بودن اطلاعات از طبیعت بیروح، عده زیادی از قضایا را نمیتوانیم تفسیر کنیم، میتوانیم مطمئن باشیم که این قضایا را علم تفسیر خواهد کرد و هنر بشر برای ساختن سلول زنده نارسانست -

سلول چنانکه میدانیم از فیزیکو شیمی سلول برتو پلاسم که دور آنرا غشائی گرفته در وسط دارای هسته است تشکیل یافته. داخل پروتوپلاسم مجاور هسته دو جسم کروی که به کرات هادی موسومند وجود دارد. جنس پروتوپلاسم از مواد بیاض البیض است و ساختمان شیمیائی آن در تمام سلولها یکی نیست. هسته یک غشاء در محیط و یک رشته ماریچی و مایع و دانه های کوچک در وسط دارد. سلولها بر حسب نوع کار، ساختمان و طرز تشکیل مخصوص نسجها را تشکیل میدهند که از آنها بدن موجود زنده بوجود میاید.

گفتیم ماده شیمیائی مهمی که برتو پلاسم و هسته را تشکیل میدهد از مواد بیاض البیض می باشند این مواد از زنجیر شدن جوهر های آمینی ( دارای ازت ) بوجود می آیند. از تجزیه مواد آلبومینوئید ( بیاض البیض ) در حدود سی نوع از جوهر های زبور تولید می شود که تقریبا بیست نوع آنرا در نسج های موجودات زنده پیدا کرده اند که مهم ترین آنها گلی کول ( قند ژلاتین )، آلانین، جوهر مارچوبه، لوسین و لیزین میباشد. اگر سلول را نیز مجاور یک جوهر و یا قالب ۱۰۰ درجه حرارت دهیم جوهر های آمینی تولید می شود. هسته دارای یک ماده فسفر داری است موسوم به «نوکلئو پروتئید» که ماده مهم آن نوکلئین است. از تجزیه ماده اخیر جوهر فسفر داری بدست می آید و این ماده در هسته کاراسازی انجام

## هواپیمائی

صنعتی

با پر تهیه نموده و در هوا پرواز کنند در این فکر البته عمده توجه بشر بیرش پرندگان بوده ولی بواسطه عدم قدرت فنی و وسائل امتحانات

تسخیر هوا - از قرون قدیمه همواره بشر بفکر تسخیر هوا و هوانوردی بوده و برخی بفکر افتاده اند که برای خود مثل طیور لباسی

راجع باین موضوع محدود مانده است.

ما همه می بینیم که پرندگان ر ننده میبرند ولی هنوز ممکن نشده است که یک نفر خود را با بال مسلح نموده فقط با قوه عضلات خود بتواند بیرد مگر اینکه اگر گاهی در مسیر باد قرار گیرد ممکن است قدری از زمین بلند شود و از اینرو میتوان گفت بشر از اول می - خواسته است پرش خود را بوسیله اعمال قوه (استاتیک) عملی کند و ما برای روشنائی ذهن خود اختلاف پرش آئرو دینامیک و آئروستاتیک را ذیلا شرح می دهیم.

هرگاه با وسائلی در هوا صعود کنیم که آنها از هوا سنگین ترند و ما برای صعود از جریان هوا استفاده ویا با اسبابهای مخصوصی همواره هوارا بطرف پائین برانیم یعنی بالاخره اعمال قوه بکنیم می گویند پرش باصعود دینامیک است و اگر صعود ما در هوا با آلتی صورت گیرد که آنها از هوا سبکترند و از هوا به اسباب مایک قوه ستاتیک یعنی برای تولید توازن اعمال شود می گویند صعود ستاتیک است - مثل ماهی که در آب شنا میکند که برای صعود خود محتاج باعمال قوه نیست ولی برای حرکت در آب با آلت شنای خود ابرا عقب میزند .

پرش طیارات فقط از روی خاصیت آئرو - دینامیک و صعود بالونها فقط از روی خاصیت آئرو ستاتیک و پرش کشتیمهای هوایی هم از روی خاصیت آئرو ستاتیک است و هم از آئرو دینامیک .

«آریشتاس» یکی از شاگردان فیثاغورث چهارصد سال قبل از مسیح کبوتری ساخته که بکمک مکایسمی که در بدن آن قرار داده شده بود می پرید ولی تاریخ از ساختمان آن اطلاعی ندارد .

چینی ها نیز خود را خیلی زود با پرش مشغول کرده بودند و هنوز ساختمان و پرش با فانوس ها و بالون ها در شهر نشینی چینی اهمیت مخصوص دارد و بطوریکه یک هیئت اعزامی فرانسوی از چین خبر مید هد چینی ها از قدیم میدانستند که هوای گرم از هوای سرد سبکتر و ممکن است با فانوس بزرگی که هوای آن از هوای معمولی گرم تر باشد به آسمان صعود کرد .

در موقع تاج گذاری فوکین پادشاه چین در سال ۱۹۰۶ یکقسمت از نمایشات جشن از پرش و صعود با بالون های بزرگ عبارت بود

گاوندیس میدانست که **اولین بالونها** هیدروژن سبکترین گاز هاست و خود او اول مرتبه

این گاز را برای پر کردن بالون بکار برد امتحانات با پوست خوک و بادکنک ماهی نتایج خوبی نداشتند و بالاخره گوالوانگلیسی فهمید که یک بالونی که از روده بهم دوخته شده از بالون های فوق الذکر سبکتر و محکمتر است .

در همین موقع ( ۱۷۸۳ ) در - آنونوی فرانسه یک بالون صعود کرده بود - دو برادر فرانسوی معروف به مننگولفیر در ضمن تجربیات فهمیده بودند که ممکن است بهوا صعود نمود و در ضمن شنیده بودند که در انگلستان برای ساختن یک بالون گازی تجربیاتی بعمل می آید .

این دو برادر خود را ساعتی به این کار مشغول نموده و بالاخره در همین سالها یک بالون بزرگ از کاغذ و پارچه ساختند و بوسیله آتش کردن زیر آن هوای داخلش را گرم نموده و آن را آزاد کردند - بالون با ارتفاع زیادی که

که دیگر با چشم دیده نمیشد صعود نموده و پس از مدتی نیمه سوخته پائین آمد - آکادمی پاریس از این دو برادر درخواست نمود که اینکار را دوباره تجدید کنند و بعد یک پروفیسور فرانسوی مامور تحقیقات در این موضوع شده و او چون قانون اختلاط گاز ها را میدانست

در بالون خود اسبابی تهیه نمود که همیشه هیدروژن تهیه کند بالون مزبور بقدری صعود نمود که در ابر گم شد و پس از سه ربع در حالتی که ترکیده بود بزمین آمد بالون در ضمن صعود حرکات باد را نیز متابعت نموده و لذا در حوالی پاریس بزمین افتاده بود .

دها قین آن ناحیه از نزول آن هیکل آسمانی فوق الماده ترسیده و خیال کردند این یکی از شاهکار های شیطان است و با چوب و چماق بخمال اینکه جاندار است بدور آن تاقته و بعد آنرا با اسب بده آوردند . بافتخار این مخترعین بالون پر شده با هوای گرم را موتگولفیر و پر شده با گاز زشارلییر ( چون اسم سازنده آن پروفیسور شارل بود ) نامیدند .

گرفته بود، در ۱۶ ژوئیه ۱۷۸۵ با دو نفر دیگر صعود نمودند در ارتفاع ۴۰۰ متری بالون آتش گرفته و رانندگان آن در هوا معلق شدند - روزیبر همانجا حیاترا بدرود گفت و اولین هوا پیمان اولین قربانی شد - بعدها تجربه بهوا پیمان نشان داد که پرش بی خطر فقط با توجه و ممانعت خطرات ممکن است.

قبل از همه چیز علم از بالون استفاده نموده و آنرا برای امتحانات و تعیین فشار و درجه حرارت جو و تحقیقات فیزیکی و متئورولوژی (معرفت الجو) بکار برد .

بیوت و گایوساک در پاریس دو مسافرت علمی هوایی برای تحقیق در اطراف مقیناطیس زمین و ترکیبات هوای جو نمودند (۱۸۰۴) پایه اطلاعات جوی امروزی کاملاً بر روی تحقیقات بالون قرار گرفته و هنوز اساسیونهای تحقیقات جوی هر یک دارای یک یا چند بالون تحقیقی هستند .

بالونها با ارتفاعات خیلی زیادی صعود می کردند مثلاً یک نفر فرانسوی موفق شد با ارتفاع ۸۶ کیلومتری صعود کند - ولی در این مسافرت دو نفر از همراهان او بواسطه کمی اکسیژن مرض ارتفاع گرفته و بعدها مردند و از آن بیعد اشخاصی که با ارتفاعات بیشتر میخواستند صعود کنند وسائل تهیه اکسیژن باخود بر میداشتند.

بعد ها اشخاص به صعود به ارتفاعات بیشتری موفق شده و امروز نیز بالونها برای پرواز به ماوراء جو یگانه وسیله می باشند. پس از تجربیات زیاد

**اولین کشتی هوایی**  
 معلوم شد که انحراف یک بالون فقط وقتی ممکن است که توازن هوای اطراف بهم بخورد و در سال ۱۷۸۳ یک نفر فرانسوی پیشنهاد نمود که موتوری در بالون قرار داده و بواسطه آن پره را در جلوی بالون ( در جلوی گاهواره ) بحرکت در آورند تا پیار منحراف شود.

و همین شخص چون نیز میدانست که بالون شکل خود را در موقع حرکت باطراف تغییر میدهد در وسط بالون خود باد کنکی قرار داده بود که از خارج آنرا با تلمبه هوا بر میکرد تا گاز داخل بالون بجدار آن فشار آورده و آنرا شق نگاه دارد.

تبرک اولین مسافرت هوایی نصیب یک گوسفند و یک مرغ و یک سگ شد که برادران موتگولفیر در ورسای در حضور پادشاه برانندند .

«روزبر» اولین کسی بود که یک مسافرت هوایی را بعهده گرفت - بالونی که با آن اولین مرتبه روزبر و دو نفر دیگر صعود کردند یک موتگولفیر بود که طولش بیست متر و قطرش ۱۴ متر بود .

بالون در هر ۲۵ دقیقه ۱۱ کیلو متر صعود مینمود و پس از چند دقیقه رانندگان آن آتش را کم کردند تا بالون آهسته نزول نمود و یکی از آن ۳ نفر سواره پاریس آمده و خبر سلامتی سایرین را بجمعیت کثیری که با تعجب زیاد از او استقبال کردند داد.

از این موقع علماء خود را با فن هوا پیمائی مشغول نموده و قرون هوایمانی از آن تاریخ شروع شده در همین سال شارل یک مسافرت علمی هوایی دیگری با بالون خود نمود - البته در این بالون تضمینات زیادی بعمل آمده بود مثلاً به بالون گاهواره آویزان شده بود که از آنجا رانندگان میتوانستند درجه کوچکی را که در بالای بالون قرار داشت باز نموده و باین وسیله توازن خود را در آسمان برقرار نموده و در یک ارتفاع بمانند - در این مسافرت لنگر ، میزان هوا و میزان الحرارة نیز برده شده بود بالونهای موتگولفیر از این به بعد منسوخ شده و همه بالونها با هیدروژن و گاز چراغ پر میشدند.

در ۱۷۸۴ یک مخترع «پلانشارد» با بالونی صعود نمود که بگاهواره آن یک مکان انحراف (شرح بعد میاید) متصل شده بود که فایده آن این بود که با آن بالونرا ممکن بود منحراف نمود (البته فقط در مسیر یاد) در اول سال بعد پلانشارد با یک انگلیسی با بالون خود از روی کانال انگلیس عبور کردند.

روزبر بعدها ب فکر افتاد که دو بالون روی هم قرار داده روئی را از هیدروژن وزیری را از هوای گرم پر کند و پس از اینکه بالونش تمام شد (یعنی موتگولفیر و شارلیر را با هم مخلوط نمود) با وجودیکه شارل باو تذکر داده بود ، کیسه باروت روی آتش قرار

پس از اختراع ماشین بخار پیشنهاد شد که آنها برای گرداندن پروانه کشتی هوایی بکار برند .

یک مهندس فرانسوی بفکر افتاد که در جلوی کاهواره بالون چرخ پر داری را بحرکت در آورد و او خود برای این منظور ماشین بخار سبکی ساخت و کشتی خود را که دارای سکان نیز بود با آن مسلح نموده و در آن چند ستون نیز کار گذاشت تا از خم شدن سفینه ممانعت کند (بالون نیمه شق)

چرخ پره دار این کشتی در هر دقیقه ۱۱۰ دور میزد و سرعت کشتی ۷ و ۲ کیلومتر در ساعت بود.

در سال ۱۷۸۰ در موقع محاصره فرانسه کشتی بزرگی ساخته شد که پره آن را که ۷ متر قطرش بود ۸ نفر با دست میگرداندند. بعدها یک مهندس آلمانی خطر تغییر شکل دادن بالونهای سفاین را باین طریق رفع نمود که در همه نقاط کشتی طنابهایی بگواهواره آورده بود و او اولین کسی بود که یک موتور دیزل در کشتی هوایی خود کار گذاشت که سوخت آن از گاز داخل بالون اخذ میشد و برای اینکه در نتیجه کم شدن گاز بالون تغییر شکل ندهد در وسط آن یک بادکنک قرار داده بود که آنرا از خارج باد میکرد.

از مخترع فوق در آلمان تشویقی نشد و او بواسطه بی پولی از کار یعنی تعقیب اختراع خود دست کشید و پس از چند سال یک مهندس برابینی دیگر که یک موتور ۸ اسب در کشتی خود قرار داده بود در اولین پرش گاز داخل کشتیش آتش گرفته او و همراهانش همه مردند .

این خطرات باعث شد که بعضی بفکر افتادند پروانه کشتی های خود را با موتور الکتریکی بحرکت در آورند و اول دفعه دو برادر فرانسوی کشتی بزرگی بخرج قشون فرانسه ساختند که بایک پیچ هوایی بقطر ۷ متر و شیب ۸۰ متر و بایک موتور الکتریکی بقوه ۹ اسب که جریان آن از باتری اخذ میشد مسلح شده بود این کشتی فرانس بود و اولین مسافرت با آن در ۱۲ سپتامبر ۱۸۸۴ صورت گرفت .

پس از یکسال دیگر به بالون مذکور چند بال هادی نیز نصب شد تا از تمایل طول کشتی بمسیر ممانعت کند و برای اینکه توازن طولی کشتی هوایی را بتوان حفظ نمود کسوئی نیز به آن نصب شد که سر تاسر آن وزنه متحرک بود با این وزنه ممکن شد بدون کم کردن گاز کشتی را صعود و نزول داد آنوقت برای امتحان با آن یک پرش حلقوی صورت گرفت باین طریق که کشتی پس از صعود بارتفاع معینی رسید و بعد بمحل اولی خود بر گشت. یک برزیلی خیلی متول - «ساتو دو منت» پادشاه قهوه در پاریس سفاین زیادی ساخت و برای این شخص بارها خطرات بزرگی رخ داد که بواسطه ملت کوچکی از مرك نجات می یافت مثلا یک مرتبه بالون او در ارتفاع زیادی از کمر تا شده و خود او پائین افتاد خوشبختانه بند شلوارش او را به شیروانی یکی از منازل پاریس آویخت.

بالاخره در ۱۸۹۷ یک مهندس اطریشی در برلین کشتی ساخت که در حقیقت اولین کشتی هوایی شق بود این کشتی از آلومینوم ساخته شده و طولش ۴۰ متر و قطر ۱۳ متر بود ولی بواسطه عملی نبودن انتقال حرکت از موتور به پروانه در اولین امتحان شکست مهندس فوق که به شوارتس موسوم بود بواسطه فقر قادر به تعقیب عملیات خود نگشته پس از چندی حیات را بدرود گفت.

امروزه استراتوسفرها بارتفاعات زیاد ماوراء جو صعود مینمایند . برای این فشار اینکه فشار داخلی بدن بواسطه کم شدن فشار خارج اسباب خطر نشود و نیز اکثیژن لازم بجهت تنفس موجود باشد مسافرن با هوایی که فشار معین دارد صعود مینمایند . شوروی و امریکا از حیث صعود بارتفاع زیاد درجه اول را حائزند .

(اولی ۲۰ دومی ۱۸ کیلومتر

### اولین طیارات

لئوناردو داو نسی کسی بود که اول دفعه خود را با ساختن یک طیاره مشغول کرده و میخواست یک طیاره بادبانی بسازد و اول کسی که اساس طیارات باد بادی جدید را طرح نمود مهندس انگلیسی سر ژورر گبایلی بود و او پیشنهاد نمود طیاره بسازد که

تحقیقاتی برای حل مسئله پرش باطیاره مینمودند بعد از مدتی آدر طیاره ساخت که آنرا آوین نام نهاد این طیاره با ماشین بخاری خیلی سبک و پیچ هوائی مسلح شده و علاوه از این بالهای آن قابل جمع شدن بود ساختمان این طیاره خیلی مخفی بوده در ۱۹۱۰ توانستند با آن ۳۰۹ متر بپرند این اولین مرتبه بود که یک طیاره توانسته بود بقوه خود از زمین ببرد و مخترع معروف انگلیسی سریرام ماکزیم نیز در سال ۱۸۹۰ ساختمان طیاره خود را با تمام رسانید محرك این طیاره ماشین بخاری بود بقوه ۳۵۰ اسب که ۲ پیچ هوائی بقطر ۵ متر را بچراکت درمی آورد در آمریکا پرفسور دانگلسی از ۱۸۹۳ به بعد طیارات امتحانی زیادی ساخته بود - در ۱۸۹۶ او ساختمان طیاره را با تمام رسانیده بود و با آن توانست از پشت بام عمارتی ۱۰۵ کیلومتر پرواز کند طیاره فوق بینهائی می یرید و او پس از چند سال توانست بخرج دولت آمریکا طیاره دیگری بسازد که قادر بحمل یک انسان باشد و پس از این که معاون او از بالای یک کشتی با آن برید طیاره باب افتاده و خراب شد دانگلسی بعدها بعلت تنگدستی از تعقیب کار خود دست کشید ولی یک امریکائی دیگری در ۱۹۱۴ طیاره او را تعمیر نموده و برای اثبات ادعایش با آن قدری پرید بقیه دارد - د - رجبی

بالهای او بیحرکت بوده و بوسیله پیچ هوائی حرکت میکرد و او نیز اولین کسی بود که مساعده بودن خمیدگی بالهای طیاره را برای پرش ثابت نمود - بعد ها سایرین عملیات او را تعقیب نمودند و در سال ۱۸۴۹ یک انگلیسی بنسون یک طیاره یکباله از روی طیارات امتحانی گابلی ساخت که در بین بالهای آن یک چرخ بره دار قرار داده شده بود که بایستی طیاره را در هوا براند محرك این چرخ یک ماشین بخار بود که در کابینه قرار داده شده بود در عقب طیاره یک دم مثنی شکل قرار داده شده بود که سکان ارتفاعی را تشکیل میداد - کشش موتور این طیاره ۳۵ اسب و وزن تمام طیاره ۳۵۰۰ کیلوگرم بود و نام در ۱۸۶۴ تناسب طول و عرض بالها را تحقیق نموده و پس از ۲ سال طیاره ساخت که دارای ۶ بال بود در سال ۱۸۶۸ شترینگ فلو کارهای و نهام را تعقیب نموده و یک طیاره با موتور و پیچ هوائی ساخت این مدل در قصر بلور لندن به نمایش گذاشته شده و متخصصین را بدو ق آورد طیاره فوق سه باله بوده و در آن یک موتور کوچک بقوه ۱ سوم قوه اسب قرار داده شده بود سازنده طیاره آن را به ۲۰۰۰ مارک فروخت در ۱۸۹۳ یک مهندس طیاره دیگری ساخت که بالهای آن برای پرش مساعده تر بوده و توانست با ۲ کیلوگرم اضافه بار پرواز کند در همین مواقع آدره فرانسوی و ماکزیم انگلیسی

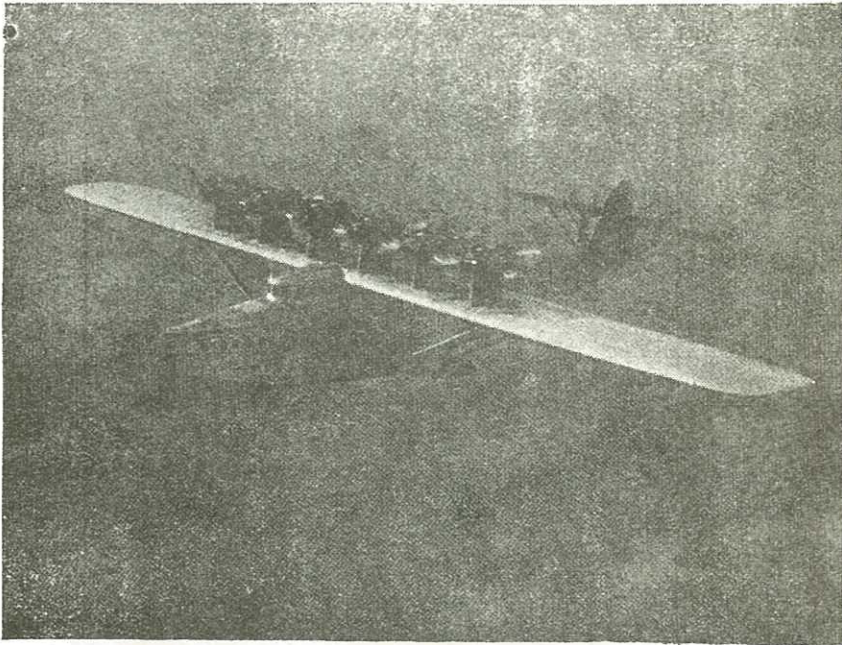
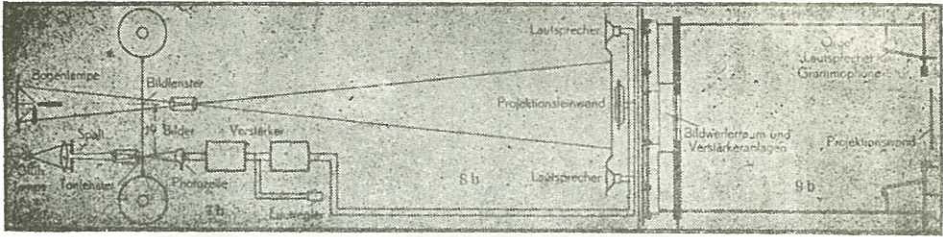
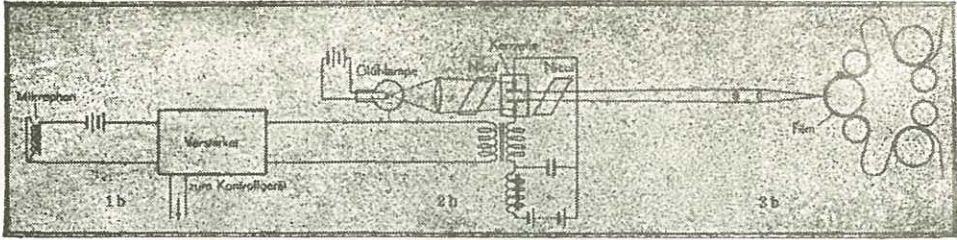
## عکس صوت

در موقع پس دادن در موقعیکه فیلمها از مقابل دستگاه تصویری عبور نموده و عکس در سن بحرکت در میاید (شصت بعد) باندازه ۱۹ عکس پائین تر صدا را از مقابل دستگاه تصویر دیگری عبور داده و نوری که از آن عبور می کند به صفحه از سلنیم میتابند تا تغییرات مسیر پس از تقویت گوشی بزرگی را بصدا در آورد  
۱ - اشتری

عکس برداشتن از صوت نیز یکی از فنونی است که از اختراع سلول عکس و سلول کمر تکمیل شده و با وجودیکه مدتها بود مخترعین با کوشش فراوان فیلم صدا دار را بانواع و اقسام مختلف ساخته و تهیه نموده بودند طریقه ضبط صدا بکمک عکاسی بقدری عملی بود که در مدت کمی عمومیت پیدا کرده و میتوان گفت که این صنعت بسرحد کمال رسیده  
طریقه ضبط صدا بشکل (ش ۱) باین ترتیب است تغییرات صوتی را بوسیله میکروفونی به تغییرات جریان تبدیل نموده و پس از تقویت بمسیر القائی سلول کسر برده و شدت نور عا بر از آنرا متناسب با ارتعاشات صوتی تغییر میدهند - از مقابل سلول نوار فیلمی با سرعت فیلم ضبط حرکات، عبور میدهند تا در روی آن تغییرات صوتی بشکل خطوط روشن و تاریکی ضبط شود پس از ثبوت فیلمها ارتعاشات صوت را بشکل حاشیه در کنار فیلم چاپ می کنند ش مجاور

عکس صوت این دختر  
که در فیلم بازی  
کرده است  
همراه عکس خود  
وی دیده میشود .





بزرگترین طیاره دنیا ( دورنیر Do X ) این طیاره دارای ۱۲ موتور است که مجموعاً دارای ۶۰۰۰ قوه اسبی باشد که قادر به پراندن ۱۷۰ مسافر و چندین تن مال التجاره است

### فلسفی و اجتماعی

انسان حیوان فلسفی و اجتماعی است یعنی فکر میکند و درمهد اجتماع زندگی مینماید . هر فرد هر قدر زندگانی شخصی خود را با عقائد کلی خویش بیشتر ارتباط دهد کاملتر است . عقائد کلی بیعلاقه بودن تنزل بحد حیوانی است . تنها نظریه کلی که میتواند مابین علم، صنعت، اجتماع و هنر بشر امروز هارمونی و هم آهنگی تولید کند اصول عقائد مادی است !!!  
دنیا



# عرفان و اصول مادی

- ۳ -

معروف قایم باشك بازی کردن بایزید با امام زبور واضح میکنند که در مخالفت با مرکز خلافت عرفا با آل علی يك صف تشکیل میدادند و عبارت مزبور نشان میدهد که زنادقه یکقدم جلوتر رفته با خود این مخالفین نیز مخالفت داشتند و چنانکه خواهیم دید علمای طبیعی در مخالفت شدید و منظم از زنادقه هم جلوتر بودند . فکر ابوالعلاء معری که از زنادقه بود از بیت ذیل ملوم میشود : « اثنان اهل الارض ذو عقل بلا - دین و آخر دین لا عقل له » از زنادقه دیگر ابوالخطاب محمد بن ابی زینب مغیره بن سعید ، صالح بن عبدالقدوس ازدی ، منقذ بن زیاد هلالی ، عماره بن حمزه و غیره . اگر اوضاع مادی محیط زندگی و منافع طبقاتی هر يك از این اشخاص را دقت کنیم علت زندق بودن آنها را خواهیم فهمید .

اما فلسفه فیلسوف بطور کلی باشخصی اطلاق میشد که میخواهند در حل قضایا استدلال را بکمک بطلیند یکمده از فلاسفه تحت نفوذ کتب ارسطو معتقد به استدلال بودند ولی از دائره ایده آلیسم قدم بیرون نگذاشتند مانند بوعلی سینا (۹۸۰ - ۱۰۳۷ میلادی) که طرفدار فلسفه مشاء (فلسفه ارسطو در مقابل فلسفه اشراق که فلسفه افلاطون باشد) بود . در فارابی (متوفی ۹۵۰ میلادی) ، الکندی (متوفی ۸۷۰ میلادی) و ابن رشد (۱۱۲۶ - ۱۱۹۸) نیز استدلال اهمیت زیاد دارد (افکار فیلسوف اخیر در قرن وسطی در اروپا تأثیر داشته است) ،

«جمله» های کتاب «شفاء» و «نمطهای» «اشارات» بوعلی سینا مباحث مهم قرن سوم و چهارم هجری را واضح میکنند. شفا دارای چهار جمله است: منطق، طبیعیات، الهیات و ریاضیات ، هر جمله دارای فتون ، یهرفن شامل مقالات و هر مقاله محتوی فصول است . مبحث طبیعیات و الهیات کتاب اشارات دارای ده نمط و منطق این کتاب دارای ده نهج است . ده نمط عبارتست از جوهر اجسام ، جهات اجسامها ، نفس ارضیه و سماویه ، فی الوجود و علقه ، فی الصنع و الابداع ، فی الغایات و مبادیها و فی الترتیب ، فی التجرید ، فی البهجة و السعادة ، مقامات العارفين و اسرار الایات . از طبیعیون مهم یکی حکیم ایران شهری است که کاملاً مادی است و برای ماده اجزاء لایتجزی قائل است و ماد را

ذکر شد که بنی امیه برای مدت زیاد نمی توانستند ملل متنوع را زیر دست خود نگاه دارند . فکر استقلال در امرای محلی و ولایات دور دست اول تاشم شد

شدید شده بود و برای عملی کردن نقشه خود این امر احترام بوطن و مذاهب قدیم و آداب ملی را در توده تولید مینمودند . لازمه این استقلال طلبی این بود که در مقابل قدرت مادی و قدرت روحی یعنی اهمیت عقائد مرکز مخالفت شود . با وجود تعصب زیاد ، چنانکه دیدیم ابتدا عرفا مخالفت خود را واضح کردند . تشیع نیز در نتیجه این مخالفت ها پیدا شد . چون تشیع محتاج به امام است و امامهای تشیع بواسطه تعقیب و ظلم خلفا کشته میشدند تئوری فعلی امامت پیدا شد . مخالفت تشیع و قسمت عمده عرفان از ایران بود (مثلاً جد بایزید بسطامی گبر بوده است) .

ولی مخالفت شدیدتر از آن از طرف زنادقه ، طبیعیون و فلاسفه بود . از همان زمان بنی امیه موضوعات فلسفی و اجتماعی مهم مانند جبر و اختیار و قضا و قدر مطرح شده بود طرفداران جبر که صف مخالف را تشکیل می دادند البته ابتدا در مراحل مقدماتی مانده بقضا و قدر معتقد شدند . بعد ها عقیده جبر حالت علمی بخود میگیرد .

زنادقه که يك صف مخالفت را تشکیل میدادند یکمده بمذاهب قدیمی مانند مذهبمانی معتقد بودند و در عقاید مخالفتی آنها با تاحدی آثار عرفان (مخالفت) مایوس دیده میشود و حال آن که بعضی دیگر مانند عبداللّه بن مقفع که ایرانی بود و مخالفت شدید داشت که ملامادی میباشند

عقائد وی از باب برزویه طیب در کلیله و دمنه که گویا اضافه خود اوست واضح است . ابن ابی العوجا که از زنادقه است نیز در مخالفت صریح است چنانکه اشاره به کعبه نموده با امام جعفر صادق میگوید : «الی کم تدوسون هذا البیدرو تلوذون بهذا الحجر و تبدون هذا البیت المرفوع بالظوب والمدر و تهرولون حوله هرولة البعیر اذا نفر الان من فکر فی هذا علم ان هذا فضل السقیه غیر حکیم و لا ذی نظر فقل فانت راس هذا الامر و ابوک راسه و نظامه . « حکایت

مرکز خلافت در مراکز استقلال طلب دور دست امکان پذیر است .

متوازی با تمام این مخالفین ، در مراکز و مواقعی که قدرت مذهب زیاد است متکلمون وجود دارند . متکلمون هر قضیه را با آیات مطابقت میدهند و هر چه مخالف آن باشد رد مینمایند . خیام در فصلی از روضه القلوب که بوی منسوب است متفکرین را بچهار دسته قسمت میکند : ۱ - منکلمان ، عرفا ، فلاسفه و حکما ( طبعیون ) . خود خیام متحیر است و چنان که از رباعیات وی برمیآید گاه مسلمان ، گاه کافر ، گاه جبری ( ۱ ) و گاه خداپرست می شود . این تحیر وی نیز نتیجه تأثیر محیط وی است .

مکتب متکلمون در شرق نظیر مکتب سکولاسیتک در غرب است . هر دو مکتب میخواهند افکار فلسفی را با مذهب ( اولی با اسلام دومی با عیسویت ) توافق دهند . از اشخاصی که خیلی میخواسته است مذهب را با علم آشتی دهد یکی ناصر خسرو است که در رد قدیمی بودن ماده میگوید ، بدلیل اصحاب هیولی اشتباه کرده اند . دلیل اول آن که این معنی مخالف قول خداوند است . دلیل دوم این است که در این معنی تناقض است زیرا این قول مخالف گفتار پیغمبر است پس محمد زکریا ( که طرفدار قدمت هیولی است ) منکر نبوت است و چون خود او دعوی میکند این اقرار به نبوت خویش است پس زکریا بوجود نبوت اقرار کرده است . حال که او به نبوت اقرار کرد چون تمام عقلا پیغمبر اسلام را به نبوت البق میدانند پس در گفتار زکریا تناقض وجود دارد . زاد المسافرین و وجه دین ناصر خسرو از این دلایل دندان شکن ( ۱ ) زیاد دارد . عرفان در قرن های ۵ و ۶ تا حدی بی رونق است زیرا راه برای حمله صریح عملی باز است پس از آن دوباره بک نفض ثانوی میگردد .

حملات مغول و عشایر اوضاع مادی و شرقی دیگر بایران در عقائد عرفان در تحت تأثیر احتیاجات مادی شرق از قرن ۶-۱۲ این عشایر و مخصوصا عدم استطاعت مسکن اصلی ایلات مزبور بتغذیه جمعیت روز افزون ( ۱ ) هر چیز که هست ان چنان میباید هر چیز که آن چنان نمیباید نیست

قدیم میدانند نه محدث . بعقیده وی چون هیولی ( ماده ) قدیمی است پس مکان نیز قدیمی است . صریحتر از ایران شهری محمد زکریای رازی دارای عقائد مادی و از اصحاب هیولی است که منعقد است هیولی دارای اجزاء بسیط ذی ابعاد است و میگوید عقل نمیبذرد ماده و مکان آن ناگهان بدون اینکه سابقا ماده یا مکان موجود باشد وجود آید . چون همواره هر چیز از چیز دیگر پدید میآید ابداع محال است . دیدیم ارسطو چون طرفدار صحت استدلال و منطق بود جنبه ترقی دارد . این حکم راجع بفلاسفه قرون وسطی نیز صادق است .

در حقیقت فلاسفه استدلالی ولی ایده البست راه بایستی حد فاصل مابین عرفا و مادیون قرار داد چنانکه واقعا هم ارسطو از افلاطون بپادپون نزدیکتر است . خود عرفان هم بواسطه عقیده بان ته نسیم و وحدت قائل شدن مابین صانع و مصنوع از مذهبی ها بپادپون نزدیکتر است ، بهمین جهت هم باید معتقد بود که عرفا ، زنا دق ، فلاسفه و مادیون تمام بک صف مخالف را در مقابل مذهبی ها تشکیل میدادند . این مذهبی ها در دوره عباسی از حیث رول تاریخی با مذهبی های صدر اسلام اختلاف داشتند . مسلمین صدر اسلام عناصر ترقی و مسلمین دوره عباسی عوامل ارتجاع بودند . هر دسته از امرا برای حفظ منافع مادی خود بک فرقه را علم کرده بود و تشیع هم دست آور از امرای ایرانی بود . اگر بخواهیم علل مادی چهار نوع قیام سابق الذکر را دقت کنیم بایستی باوضاع اقتصادی شیوع هر بک از عقاید توجه کنیم . عقاید عرفان مانند عرفان دوره حسن بصری ، بایزید استطاعی ، معروف کرخی و منصور حلاج و ذوالنون مصری ( وفات ۲۴۵ ) مقارن دوره است که هنوز بین خلفا و امرای جزء اختلاف شدید وجود ندارد و اقتدار خلفا مانع این است که مخالفین عملا شروع باقدام کنند . خانواده های ایرانی فرقه امامیه با فرق تسنن در حال ائتلاف میباشند و ایرانیهای شیعه حتی در امور دیوانی بنی عباس دخالت داشتند ( بزمک ها و نو بخت ها ) بواسطه وجود همین علل هم بود که همیجان زمان منصور حلاج نتیجه عملی نداد . ولی برعکس فلاسفه و طبعیون وقتی ظهور میکنند که مخالفت بواسطه ضعف

( بجای استدلال ) بحث میکند و دو کتاب مهم وی فصوص الحکم و فتوحات المکیه است. در ایران شیخ فریدالدین عطار و مولوی (۶۰۴-۶۷۲) مقام مهم در عرفان پیدا کرده‌اند و خواندن مثنوی مولوی بعدها بتدریج جزء آداب تصوف گردید .

شیخ صفی‌الدین اردبیلی (جدصفویه) و نعمت‌الله ولی ماهانی کرمانی نیز از مشاهیر تصوف میباشند. اگر وضع زندگی و محیط مادی هر یک از اشخاص مزبور را دقت کنیم خواهیم دید حقیقه این قرون در همه جا برای پرورش عرفان مساعد میباشند و تمام شعرا و متفکرین مانند حافظ و یا سعدی نظر خوش و طرفداری نسبت به عرفان دارند. اصول عرفان این دوره را از چند شعر ذیل میتوان فهمید مولوی در تجلی حق در افراد میگوید : ما چونانیم و نوا درما ز تست ، ما چو کوهیم و صدا درما ز تست - ما چو شطرنجیم اندر بر دو مات ، بر دو مات ما ز تو ای خوش صفات ( این اضافه خوش صفات از نظر حفظ وزن شعر است و جزء فکر اصلی نیست ) . . باد ماو بود ما از داد تست ، هستی ما جمله از ایجاد تست. مولوی در حرکت کمالیه روحانیت اشعاری گفته است که بعضی از اشخاص سطحی آنرا با دارو ینسیم اشتباه کرده‌اند . این اشعار مولوی مضمون تکامل دم روحانی برگزین است که در آخر مقاله بدان اشاره خواهد شد . آن اشعار امنیت : از جمادی مردم و نامی شدم ، از نما مردم ز حیوان سرزدم - مردم از حیوانی وادم شدم ، پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم - حمله دیگر بمیرم از بشر ، تا بر آرم از ملانک بال و پر - ... بار دیگر از ملک پران شوم ، آنچه اندر و هم نایدان شوم... چنانکه واضح است این عرفا درجات مزبور تکامل ( نباتی ، حیوانی ، انسانی ، ملکوی و بالاخره عودت به مبدء ) را برای یک روح معتقد بوده‌اند . نظیر این فکر را که محصول دوره فلاکت زندگانی مادی است در هند قدیم نیز دیدیم .

حافظ که کمال مطنوب را در خود انسان میدانند میگوید : سالها دل طلب جام جم از ما میکرد ، آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد... در قطع علاقت و تجرد میگوید : غلام همت

ایلات نژاد زرد شروع شد و مانند حملات طوائف ژرمن بروم یک انحراف ناگهانی و وقتی در تکامل تاریخ ممالک اسلامی پیش آورد. وضعیت ممالک اسلامی بدینجا رسیده بود که در هر ایالت یا مملکت قلمرو اسلام یک دسته دهقان آزاد ( توده اصلی ) زراعت میکردند و یکدسته از امرا ( ابن امرا معمولاً کسانی بودند که قشونی دور خود جمع کرده خود را از تادیبه باج به بغداد مرکز خلافت خلاص کرده بودند ) مافوق آنها قرار گرفته بودند . توده متوسط و شهری باندازه کافی نمو کرد . کاروان های تجارتی معتبر محصولات ولایات مختلف یا ممالک غیر اسلامی را حمل و نقل میکرد . چنانکه دیدیم احتیاج امرا و طبقه متوسط و تجار به خلاص از باجگذاری آنها را ب فکر استقلال مذهبی و مخالفت با بغداد انداخت. تشیع اول مرحله مخالفت هنوز لباس مذهبی در بر داشت بتدریج این مخالفت در تحت لوای عرفا و زنادقه و طبعیون صورت شدیدی بخود گرفته بود .

در سال ۶۵۶ مرکز خلافت بدست مغول در هم شکست . بعد از حمله مغول نیز جنگهای متبادی بین خود راهمه جام مخصوصاً سرزمین کم آب ایران را بکلی ویران کرده بود . دهقانان از دست قشون امرا و یا حمله عشا ارامیت نداشت تجارت و صنعت در حال وقفه و تنزل بود . معلوم است این اوضاع نمیتواند تا ابد دوام کند بالاخره بدست صفویه یکتو نوع تمرکز پیدا می شود . در آسیای صغیر نیز در ضمن بدست آل عثمان یک امپراطوری که در حقیقت جانشین مرکز خلافت است بوجود میاید و در اندلس نیز خلافت بنی امیه از میان میرود. حالا دیگر احتیاج بمقائد عرفانی از بابت مخالفت نیست بلکه مردم بواسطه هجوم و حملات مغول و جنگهای دائمی ملوک الطوائفی و مالیاتها بستوه آمده بودند و محتاج بعقیده تسلیت آمیز ، تحقیر دنیا و آخرت پرستی بودند. نظیر این فلاکت بواسطه عدم قدرت مراکز خلافت در تمام قلمرو بنی عباس پیدا شده بود

شیخ محیی‌الدین العربی القشیری الاندلسی (۵۹۰ - ۶۲۸ هجری) از مجسمه های مهم این دوره دوم عرفان اسلامی خارج ایران میباشد ، محیی‌الدین علم عرفان را نظیر علم فلسفه تدوین نموده است یعنی در تمام مباحث فلسفه با طریقه ذوق

میگفت غرض از شیطان که میگویند شمارا گول میزند همان میکروب امراض است که اروپائیا کشف کرده‌اند . راجع به حافظ میگویند مثلا در بیت :

« بلبل بشاخ سرو به گلبنانک بهاوی

میخواند دوش درس مقامات معنوی »  
غرض حافظ از این مقامات معنوی عرفان قدیم ایران است . اگر اینطور به کلمات بهجسیم باید از خواندن بیت بعد

« یعنی بیا که آتش موسی نمود رخ  
تا از درخت نکتہ توحید بشنوی »

عقیده پیدا کنیم که غرض حافظ تبلیغ مذهب یهودی است . بهر حال این تعصب ها فکر را به راه غلط می برد و بجای این که به اهمیت متفکرین مزبور بیافزاید از آن می کاهد . فقط باید معتقد بود که متفکرین

مزبور عقائد عرفان را بطرز کامل تر و فصیح تری بیان کرده اند و چون آن زمان عقائد عرفان به درد توده و سیعی می خورده است اشعار این شعرا رول مهمی بازی کرده است .

از عبارت سعدی : « ظاهر در ویشی جامه زنده است و موی تاسترده و حقیقت آن دل زنده است و نفس مرده » بخوبی واضح میشود که درویشی در آن دوره از صفات پسندیده بوده است . این نفس کشی و تحقیر لذات که نتیجه مستقیم فقر است چنان که دیدیم در سایر دوره های قدیم فقر نیز وجود داشت . از عرفای

مهم دیگر ایندوره حکیم سنائی صاحب حدیقه الحقیقه و طریق التحقیق ( وفات ۵۹۰ ) ، نجم الدین کبری ( وفات ۶۱۸ ) و نجیب الدین ( وفات ۶۷۸ ) نجم الدین رازی ( ۶۵۶ ) و جامی صاحب نفحات الانس بدین ترتیب چند قرن محیط بدبختی و فلاکت مادی ممالک شرق مهد مناسبی برای پرورش عرفان بود .

صوفی ها به سلسله ها تقسیم می شوند که یکی از آن ها سلسله شاه نعمت الله ولی است . و مولوی ها تا این اواخر در اسلامبول وجود داشتند . مابین این تحقیر کنندگان لذائذ دنیوی برای قطب و سرسلسله شدن رقابت های شدید پیدا می شود مثل این که عرفای امروز ایران و فرنگستان هم نعلین تکاپوی در پای کرده

آنها که زیر چرخ کمبود ، زهر چهره رنگ تعاق پذیرد آزادست . چنانکه واضح است این عرفا نمی توانستند بفهمند که انسان از هر چه رنگ تعلق پذیرد نمیتواند آزاد باشد . اولاً انسان نمیتواند از قید قوای مادی مانند تأثیر جاذبه زمین و فشار جو آزاد باشد . نیز انسان نمی تواند از همان عقائد ( مانند عقیده تجرد خود این عرفا ) که وضعیت مخصوص اجتماع و طرز تولید ضروریات زندگی بانها داده است آزاد باشد ، همچنین انسان نمی تواند از خواص زندگی گانی دیگر ( فیزولوژی و پسیکولوژی ) که ساختمان مخصوص سلول ، اعضا و مغز وی در او ایجاد کرده است آزاد باشد خلاصه بشر نمیتواند از قید قوانین عمومی طبیعت خواه قوانین طبیعی ، خواه اجتماعی و خواه روحی خلاص باشد .

چنانکه واضح است اعتقاد به وحدت وجود و تکیه اساسی به عشق و مهر و تحقیر عقل و منطق و استدلال ، تشویق به قناعت و عزلت از مشخصات ایندوره عرفان است .

مثلا آثار سعدی کاملاً این موضوع را واضح میکند بعضی از عرفان ما بهای امروزی ما تحت تأثیر احساسات و تعصب عقیده دارند که حافظ و تاحدی مولوی عرفان مترائیسم ایران قدیم را زنده کرده اند و این عرفا به اسلام پشت یا زده بکمک عرفان ایرانی خالص خود اغلب حقائق علمی را پیدا کرده اند . اینها اشعار سابق الذکر مولوی را

مثال ذکر کرده اند . البته اشعار سابق الذکر مولوی را برای بیان تکامل موجودات زنده فرض کردن خطا است زیر داروین و همقطاران او بواسطه ترقی زیاد علوم طبیعی و پیداشدن عده زیادی از سبیلها ( آثار سنک شده موجودات زنده ) و مقایسه دقیق زمان آنها با یکدیگر موفق شدند که نشان دهند در تحت تأثیر شرایط محیط موجودات تغییر شکل میدهند و از یک دسته طبقه دیگر بوجود میاید . این مطلب چه مناسبت دارد به عقائد یک شارف که تکامل عالم روحانی و درجات آن و نیل موجود را به مبداء مجهول ( آنچه اندر دم ناید ) بیان مینماید . مگر اینکه ما کلمات را به هر معنی که خودمان خواسته باشیم بکار بریم و هر وقت هم خواستیم نفی و اثبات را هم بیکدیگر بدل کنیم مانند آن منبری که

عزلت از مشخصات ایندوره عرفان است .

مثلا آثار سعدی کاملاً این موضوع را واضح میکند بعضی از عرفان ما بهای امروزی ما تحت تأثیر احساسات و تعصب عقیده دارند که حافظ و تاحدی مولوی عرفان مترائیسم ایران قدیم را زنده کرده اند و این عرفا به اسلام پشت یا زده بکمک عرفان ایرانی خالص خود اغلب حقائق علمی را پیدا کرده اند . اینها اشعار سابق الذکر مولوی را

مثال ذکر کرده اند . البته اشعار سابق الذکر مولوی را برای بیان تکامل موجودات زنده فرض کردن خطا است زیر داروین و همقطاران او بواسطه ترقی زیاد علوم طبیعی و پیداشدن عده زیادی از سبیلها ( آثار سنک شده موجودات زنده ) و مقایسه دقیق زمان آنها با یکدیگر موفق شدند

که نشان دهند در تحت تأثیر شرایط محیط موجودات تغییر شکل میدهند و از یک دسته طبقه دیگر بوجود میاید . این مطلب چه مناسبت دارد به عقائد یک شارف که تکامل عالم روحانی و درجات آن و نیل موجود را به مبداء مجهول ( آنچه اندر دم ناید ) بیان مینماید . مگر اینکه ما کلمات را به هر معنی که خودمان خواسته باشیم بکار بریم و هر وقت هم خواستیم نفی و اثبات را هم بیکدیگر بدل کنیم مانند آن منبری که

عزلت از مشخصات ایندوره عرفان است .

مثلا آثار سعدی کاملاً این موضوع را واضح میکند بعضی از عرفان ما بهای امروزی ما تحت تأثیر احساسات و تعصب عقیده دارند که حافظ و تاحدی مولوی عرفان مترائیسم ایران قدیم را زنده کرده اند و این عرفا به اسلام پشت یا زده بکمک عرفان ایرانی خالص خود اغلب حقائق علمی را پیدا کرده اند . اینها اشعار سابق الذکر مولوی را

التصوف مبنی علی ثلاث حصال : التمسك بالفقر والافتقار والتحقق بالبدل والایثار و ترك التعرض و الاختیار و همو گفته است ترك التفاضل بین الشیخین جنید گفته است التصوف هو الخلق من زاد علیك بالخلق زاد علیك بالتصوف ابو حسین نوری گفته است التصوف ترك كل حظ للنفس ابو عباس نمانندی گفته است نهاية الفقر بدایة التصوف راجع به آداب ظاهری تصوف نور علی شاه در مقدمه رساله اصول دین و فروع دین ظاهری و باطنی خود میگوید : «اما بعد بدانکه بر هر مكلفی واجب است كه . . . . . با ادب تمام در حلقه اسلام درآمده یا از جاده شریعت بیرون نگذارد و عاشقانه سر در طوق اطاعت نهاده جز طریق بندگی نسپارد و ارکان خانه دین را با اصول و فروع كه عبارت از ایمان . . . سر در طوق اطاعت نهاده آن را باز بچه نپندارد» و پس از بیان اصول و فروع ظاهری بروجه مقرر در شرح میگوید «ایدرویش چون معانی اصول و بیان فروع را دانستی و بساداء آن كمر همت بستى اکنون دل را از پریشانی جمع كن و جان را پروانه يك شمع، پای صحبت بگذار و دست حاجت بدار گوش سر ببند و گوش سر باز كن اینقدر مخند گریه آغاز كن، تیر معانی از كمان میجهد هدف باش، لالی متلالی از ابر نیسان میچكد صدف باش، تصور ناكرده تصدیق من مكن اصول و فروعی كه گذشت طاهر بود حاصل از آن پریشان جمعیت خاطر بود باز با اصول و فروع باطن گوش حقیقت بخر مجاز بفروش، آن گرد است این آب، آن درد است این، ناب اصول و فروع باطنی یکی است معانی بسیار لفظ اندكى است و آن یکی نماز است زیرا كه كار با بیناز است و مقدمات آن چهار است و در هر يك شرط بسیار است اول توفیق - دوم تحقیق - سوم هادی - چهارم حضور .

اول توفیق است و كلیه قفل تحقیق است و شرط آن سه است و دور کنند و سوسه است اول صدق و صدق آنست كه دیوشك را هدف شهاب یقین ساخته قدم جز بمعراج راستی نسپاری و اوامر و نواهی را بی حكمتی ندانسته مواعید دروغ نپنداری . بزن گردن شك

از لذات دنیا فقط به اتوموبیل و پارک و حقوق رتبه های دیوانی اكتفا نموده اند . بالاخره صفویه كه از خانواده عرفان بودند پس از جنگ و خونریزی ( بی اعتنائی به جیفه دنیا ! ) سلطنت و تاج و تخت ایران را بدست میگیرند و از ترس اینکه مبدا سلسله های دیگر عرفان رقیب آنها شوند بدانها فشار میآورند زهی بی اعتنائی به دنیا . يكدسته از عرفای زمان صفویه موسوم به نقطوی ها كه طرفدار عرفان قدیم ایران و حافظ بود ند مجبور می شوند از ایران به هند مهاجرت نمایند . كتاب دبستان المذاهب از آثار نقطوی هاست . در تمام این دوره ها علم در حال تنزل بود و اوضاع محیط مجالی برای پیشرفت علم نمیداد . زمان صفویه چون تا حدی امنیت بر قرار شده بود بعضی به علم نیز توجهی کرده اند مانند شیخ بهائی و ملا صدرا . شخص اخیر دوباره به فلسفه اشراق و مشاء توجه میکند و تحت تاثیر عرفان زمان خود از اختلاط تمام این عقائد فلسفه كه حكمت المتعاليه مینامد بیرون می آورد و كتاب اسفار اربعه را تالیف میکند . البته این كتاب و این فلسفه از نقطه نظر پیشرفت علوم دنیا بر خلاف تألیفات بوعلی نمیتوانست مهم باشد . زیرا در قرون جدید و قتیكه بازار علم در اروپا رونقی گرفت تألیفات بوعلی سینا موجود بود و حال آنكه اسفار وقتی تالیف میشد كه علم و فلسفه اروپا بمراتب از مرحله محیط ملا صدرا جلوتر رفته بود . نفوذ تمدن اروپائی بایران دوره اهمیت فلسفه ملا صدرا را کوتاه كرد .

سلاسل تصوف هر کدام اجاق خانقاه ، قلم و آداب مخصوصی داشتند . آداب عمومی تصوف شرق دو نوع است اول آداب باطنی یا اخلاق تصوف . ثانيا آداب ظاهری . راجع به اخلاق تصوف عرفا كلمات زياد دارند از جمله معروف كرخي گفته التصوف هو الاخذ بالحقايق والياس عما في ایدی الخلائق .

ابو اسحق بن ابراهيم از رسول نقل میکند التصوف ترك الدعوى و كتمان المعاني ابو حسین شیروانی گفته التصوف ترك الخلق و افراد الهمة دیگری گفته

به تیغ یقین - بصدق آی مبراج مؤمن بین.  
 دوم اخلاص و اخلاص آنست که زر  
 کامل عیار دل را از کوره هستی بر آورده و  
 باتش نیستی در بوته صدق بگذاری و از غل  
 و غش خواهش نفس اماره بکلی خالص سازی  
 و بنارالضرب مودت بنفس محبت مسکوک نمائی  
 و نه سپاری جز بیخزانه بی انتهای خدائی. از غل  
 و غش نفس بکن نقد دل خلاص ناقابل خزینه  
 حقی شود .

سوم نیت و نیت آنست که احرام حرم  
 صدق بندی و دست اخلاص از روی عجز گشائی  
 و با زبان بی زبانی بجناب عزت ماب احدیت  
 عرض نمائی الهی اگر من گنه کارم تو غفاری..»  
 راجع بترتیب اوراد و اذکار رساله کنزالاسرار  
 نور علی شاه فی الجمله تصریح کرده است .  
 اگر بخواهیم اقسام ریاضات از قبیل  
 حبس نفس و مجرد شدن و مخدود کردن غذا  
 مدت چهل روز و غیره و عادات سلاسل مختلف  
 مانند جوز شکستن و در دیک عمومی بره یا  
 خروس بریان کردن را شرح دهیم موضوع بر  
 طولانی می شود .

چنانکه واضح است تمام اینها آدابی  
 هستند که با محیط دهقانی قریب بی صنعت میوس  
 قرون وسطی وفقی کامل دارند . بتدریج یک  
 سلسله عادات جدید که لازمه حتمی عرفان نیست  
 تحت تاثیر سایر عوامل محیطی مانند استعمال  
 چرس ، بنک و دودغ وحدت در خانقاه معمول  
 میشود . این مواد مخدر بواسطه اثری که در  
 سلسله عصبی دارند بجهت تولید حالت شوق  
 و جذب کمک مینمایند . بیعلاقگی به نظافت این  
 راه پیمایان طریقت عشق و پرستش کنندگان  
 زیبائی را ( که نظافت اولین مرحله  
 آنست ) بحالت درویشان که دیده اید در میاورد  
 میلیونها طفیلی و جانور همراه این مجسمه های  
 حقیقت و مظاهر عالم روحانی حرکت میکند.  
 بوق ، من تشاء ، تبرزن و کشکول گردائی  
 وسائل مادی این دسته را تشکیل میدهد .

دراویش نیز که جز طبقات عرفانی هستند دارای  
 تشکیلات میباشند و تحت اوامر «تقیب» خود هستند  
 اگر کسی بگوید غرض از عرفان این نیست  
 باید گفت اگر هم غرض این نباشد باین جا  
 میکشاند مثل اینکه همه جا کشنده است. از

دستجات دیگری که جزء نهالهای فرعی عرفان  
 قرون وسطی است فرقه علی الهی میباشد ، چون علی  
 مرشد اولی بشمار میرود اغراق فوق العاده در  
 نظر این دسته علی را بمقام خدائی رسانده است  
 و از قهر مان ایده آل و کاملترین موجود  
 در نظر این دسته است ، شیعه باوجود احترام  
 فوق العاده که نسبت به علی دارند این طایفه را  
 مشرک میدانند. دست در آتش سرخ گذاشتن  
 و سایر قدرتهای خارق العاده که بدین دسته  
 نسبت میدهند یک قسمت اغراق است و مختصر  
 اعمال جالب توجه آنها در نتیجه عادت است -  
 متوازی با ایران درهند درقرون وسطی  
 نیز بین طوایف مسلمان و غیر مسلمان هند  
 بواسطه جمع بودن شرایط لازم ، عرفان  
 شیوع داشت ، سید علی رضای دکنی  
 بسال ۱۱۹۰ هجری سید معصوم علی شاه را  
 بافغانستان و ایران و عراق برای دعوت فرستاد  
 بالاخره در کرمانشاه او را کشتند ، عجزاله  
 اثری از صفی علیشاهی ها و گونا بادهایده میشود  
 که دارند از میان میروند .

از این جا بعد دیگر نباید برای عرفان  
 ایران و شرق استقلال و اختصاص قائل شد چه تمام  
 شب تمدن اروپائی و افکار مادی آن قهر ا دارد  
 در ایران نفوذ میکند و از این بعد مقتدرات  
 افکار و عقائد در ایران با دنیا توأم خواهد بود.  
 میتوان بیش بینی کرد عرفان فعلی اروپا که  
 در حال احتضار است و باعوض شدن اوضاع  
 مادی دنیا معدوم خواهد شد مدت کوتاهی بعنوان  
 ارمغان غرب به ایران نفوذ کند و صوفی مابهای  
 ایران مدتی هم عرفان شرق و غرب  
 را بهم مربوط کنند ، ولی چون دیگر دنیا  
 باین حرفها میدان نمیدهد مقلد و مرجع تقلید  
 هر دو با هم نابود خواهند شد ، دنیا دیگر  
 بوعط این عرفا که از دنیا گذشته فقط صبح  
 تاشام عقب تپه و مسائل خوشی و مختصر ( خیلی  
 مختصر ) تنخواه میباشد گوش نمیدهد.

تمام عقائد قرون وسطی  
 در ممالک غرب لباس  
 عیسویت در برداشت یعنی  
 نفوذ مذهب تمام متفکرین  
 را مجبور کرده بود که  
 عقاید خود را با عیسویت توافق دهند . مکتب  
 فلسفی قرون وسطی به سکولاسیتیست معروفست

عرفان عرب  
 در  
 قرون وسطی

سکولاستیکوس ابتدا بمعلمین هفت فن صرف و نحو ، منطق ، علوم فصاحت ، موسیقی ، هیئت ، حساب و هندسه اطلاق میشد ، امروزه سکولاستیک گاه بمعنی اعم به تمام عقائد قرون وسطی و گاه بمعنی اخص به عقائد مربوط به عیسویت اطلاق میشود. درحالات اخیر سکولاستیک نظیر مکتب متکلمین اسلامی خواهد بود ،

قرون وسطی چنانکه میدانیم دوره ملوک الطوائفی است . طبقه متوسط نسبت به یونان قدیم کمتر شده است . هر امیر یکعده رعیت دارد ، رعایا که با غلام های قرون قدیمه مقام اجتماعی متفاوتی دارند اراضی را کشت و زرع میکنند . از صنعت تقریباً اثری نیست . طبقه متوسط تاجر و صنعتگر خیلی کم است . علم مخصوص کلیسا و کشیش ، فنون نظامی و جنگی مخصوص طبقه اعیان است . علت مادی جنگها این بوده است که نفوس قبائل مختلفه ربه تزیید گذاشته تجاوز از سر زمین اصلی و هجوم به طوائف اطراف شروع شده است . البته بدبختی که از این نزاعها تولید میشد مانع این بود که علم و صنعت پیشرفت کند. در جنگها شجاعت شخصی اهمیت زیاد داشت از اینرو آموختن سواری ، تیر اندازی ، شکار و غیره اهمیت مخصوص پیدا کرد. این مشغولیات اعیان و کار پرزحمت تولید مواد ضروری دهقان را متوجه خود و غرق در خرافات کرده برای علم مجالی نگذاشته بود. تا قرن دهم میلادی صرف نظر از تسلیحات عیسویت از عقائد فلسفی مهم مکتب « نومی نالیسم » است که معتقد است تمام این اشیاء فقط اسمی دارند و اسامی در خیال میباشند و پشت سر این اسامی بنفسه حقیقتی وجود ندارد. دیگر اینجا استدلال تازه شروع نمیکنیم . خواننده ما بنابر آنچه که شرح داده شد میدانند که علت مادی قرون وسطی جز این افکار نباید هم تولید کند مگر در حالات استثنائی که اتفاقاً شرایط محیط بجهت تولید افکار مخالف مساعد باشد. حقیقه هم جسته جسته عقائد مخالف مکتب مزبور که « ره آلیسم » نامیده میشود در قرون وسطی وجود دارد . این مکتب بیک حقیقتی که ماوراء انسان موجود است معتقد میباشد . از قرن دهم بعد عقائد عرفانی که شامل عناصر عیسویت است دیده میشود . مثلاً « اریو ژنا » معتقد است

تمام اشیاء « اماناسیون » از خدا میباشند (از خدا متساعد شده اند ) .

عرفان قرون وسطی در غرب از یک طرف به « اوگوستین » و از طرف دیگر به « نئوپلاتونیسم » و فلوطن ارتباط پیدا میکند و عقاید « پان تئیسیم » این مکتب که مخالف تثلیث بوده ابو ابن و روح القدس را یکی میدانند مخالف تعلیمات کلیسیاست. همین مخالفت از نظر ما خیلی مهم است زیرا چنانکه در عرفان شرقی نیز دیدیم اولین حمله باوضاع موجود با اعتقاد به وحدت وجود شروع میشود یعنی علت در مادی متفکرین مخالف ، و ولد این فکراست . عرفان اولیه غرب در قرون وسطی که از خود کلیسیا شروع میشود ( از ما کون ) البته ابتدا دارای عشق مذهبی است و این عقیده در جنگهای صلیبی رول مادی خود را بازی میکرد و هنوز مخالف صریح مذهب نبوده - از مهمترین این عرفا س برنهارد ( ۱۰۹۱ تا ۱۲۳۲ ) است که عقیده داشت بالاترین درجات سعادت و روحانیت مصراع پر اسرار روح به آسمان و مراجعت شپرتین از سرزمین اجساد باقلیم ارواح ، تسلیم شدن به خدا و مستهلک شدن در اوست. فقط بکمک جذبه عرفانی شخص می تواند در اقیانوس لایتناهی حقیقت غرق شود .

از قرن سیزدهم بعد تا قرن ۱۷ بتدریج اوضاع ملوک الطوائفی صورت دیگری بخود می گیرد . در نتیجه سیاست وصلتی و جنگهای متمادی تمرکز ممالک با نسیه وسیع تشکیل میشود . تشکیل ممالک فرانسه ، آلمان ، انگلیس و ایتالیا و اطریش و روسیه در قرون جدیده ، شروع تجارت خارجی ، تهیه مستملکات در خارج اروپا ، پیدا شدن ممالک تجار تی ( مانند هلند ) مقارن این دوره است . طبقه متوسط و تاجر در شهرها پیدا میشود صنعتگر تنها مستقل وجود دارد . شالوده مانوفاکتور که عنده زیادی عمله یکجا برای یک صاحب کار تولید کنند نیز ریخته میشود. این تغییر مادیات تغییر عقائد نیز لازم دارد . در قرون ۱۳ تا ۱۷ عقائد عرفان و ایده آلیسم ادامه دارد . « توماس داکینو » میگوید بالاترین هدف بشر سعادت

بودند ، چون بواسطه تمرکز قوا که خود تحت تاثیر يك سلسله عوامل ديگر بوجود آمده بود صنعت و توليد مواد بوسيله ما نو فاکتور و تجارت رونق گرفته بود و احتياج مادی پيشرفت اين علوم را ايجاب می کرد. ايندوره شبیه به دوره فلاسفه طبیعی یونان است ،

کيست که اهميت ریاضی و فیزیک را در صنعت و تجارت نداند . اگر گفته شود بشر قرون وسطی چرا احتياج به اين علوم و علما نداشت جوابش واضح است . در آندوره هنوز وضعیت اجتماعی برای توليد و ترقی صنعت و تجارت مساعد نبود .

فرانسيس بکون میگوید اساس علم برای مجهز کردن بشر در جنگ با طبیعت بوسیله اکتشافات است اين عالم مادی و بر علیه ارسطو بود. دکارت می گوید هر علم جزئی از علم کلی است و اهميت هر علم بسته بکامل بودن استدلال آن است و ریاضی بنا بر این از همه کاملتر است. برای فهمیدن طبیعت بایستی بچهار اصل ذیل عمل کرد : ۱ -

هر چه روشن و واضح نیست حقیقی فرض نشود ،  
 ۲ - هر مسئله حتی المقدور بمسائل کوچکتر تقسیم شود ، ۳ در حل مسئله باید با ساده ترین اجزاء شروع کرد و ۴ - با شمر دن دقیق واضح باید کرد که هیچ جزء فراموش نشده است.

دکارت میگوید هر فکر کردن باید باشک شروع شود ، اما در يك چیز ما شك نداریم و آن عبارت از اینست که ما شك نمیکنیم و چون به یقین ما شك نمیکنیم پس ما خودمان مو جودیم من فکر میکنم پس هستم (۱) (Cogito ergo sum). انسان يك موجود متفکر است res cogitanc . خلاصه در تمام اظهارات دکارت و سایر براسمونیالیست ها آثار جزئی ماتریالیسم دیده میشود . البته شرایط مادی دوره دکارت و اسپینوزا نمیتوانسته است هم عقائد مادی را از این کاملتر نمود .

دو سال قبل بمناسبت سال سیصدم تولد اسپینوزا عقائد این متفکر مورد مطالعه متفکرین مادی قرار گرفت. مطابق این تحقیقات در «باروخ اسپینوزا» نیز آثار عقائد مادی ولی بشکل خیلی ناقص «(جبرا) وجود دارد . برای مادیون جای

است و دولت سعادت اساسی را نمیتواند ایجاد کند و این وظیفه را باید کلیسایی که مستقیماً از طرف خدا معین میشود عهده دار گردد . « کوزانوس » (قرون جدیده) عقیده داشت که نیل به حقیقت ۴ مرحله دارد : ۱ - مدرکات حسی ، ۲ - ترتیب زمانی و مکانی و تعدادی ، ۳ - عقل و ۴ - ذوق عرفانی .

اما بالاخره اجتماعی که دارای مراکز مافاکتوری صنعت و حکومتها می مرکز و در حال ترقی باشد محتاج يك سلسله افکار مادی تری است ، باتجسمات هوایی و توهمات و فانتزی ها نمی توان جامعه را ترقی داد . از این رو در قرون ۱۶ و ۱۷ علمای طبیعی مانند جوردانو برونو ( ۱۵۴۸ تا ۱۶۰۰ ) ، گالیله ( ۱۵۶۴ تا ۱۶۴۲ ) و فرانسيس بکون ( ۱۵۶۱ تا ۱۶۲۶ ) که به تجارب اهميت می دادند ، و همچنین افکار راسمونیالیسم پیدا می شود . طرف داران مکتب اخیر به عقل و استدلال ایمان و عقیده دارند . مهم ترین آن ها عبارتند از دکارت ( ۱۵۹۶ تا ۱۶۵۰ ) ، اسپینوزا ( ۱۶۳۲ تا ۱۶۷۷ ) ، لایب نیتس ( ۱۶۴۶ تا ۱۷۱۶ ) . بعضی از افکار متفکرین مزبور را ذکر میکنیم . جوردانو برونو می گوید علت العلل عقل کلی است . دنیا مرکز ندارد . سه حد اقل مهم است : ۱ - ماده اصلی که يك نوع و اساس تمام اشیاء است ۲ - اتم که جزء لاین تجزی برای ماده است ۳ - يك جزء آخر برای مکان که تمام صور از آن ساخته شده است . تعلیمات برونو بر خلاف کلیسیا بود و بهمین جهت استبداد کلیسیا وی را طعمه آتش کرد .

گالیله عالم ریاضی ، فیزیک و هیئت نیز می بایستی بر علیه کلیسیا و طرفداران ارسطو بجنگد . او نیز تحت فشار سانسور مذهبی و انکیزیسیون بود و با انکار عقیده عملی ( راجع به دوران زمین که مخالف انجیل بود ) خود را از طی مقدرات برونو خلاص کرد . البته ما باز زندگی هر يك از این اشخاص و علل مادی تولید شدن این معتقدات را در آن ها شرح نمی دهیم که مطلب طولانی نشود ولی باید متوجه باشیم چه علت مادی دوباره به ریاضی و هیئت و قوانین طبیعی و فیزیک اهميت ایجاد کرده بود که برونو ، گالیله ، دکارت ، لایب نیتس طرفدار این علوم مخصوصاً ریاضی و اهميت استدلال



حکومت آن اراده است که تمام افراد اداره خود را در تحت قرارداد های معین تسلیم آن نمایند . البته هوبس به طبقات مختلف که تحت يك حکومت بودند نمیتوانست توجه کند .

قرن هیجدهم و اوایل قرن **مادیات قرون ۱۸ و ۱۹** نوزدهم دو سلسله عقائد **وایده آلیسم اندوره** متوازی دیده میشود . دلیل مادی آن نیز واضح

است . حکومت های مرکزی در نتیجه جنبش های عمومی که جنبه دموکراسی دارند مورد تهدید واقع شده اند . ولی همین جنبش ها هم خود محل اتکاء عقیده لازم داشتند . متفکرین ارتجاعی وایده آلیست و عارف طرفدار حفظ حالت موجود ولی متفکرین ترقی خواه مادی بوده اند از دسته اول بر کلی ، هیوم ، لوک ، ادام سمیت واز نویسندگان مادی قرن ۱۸ و ۱۹ مونتسکیو و لوتر و هوگو بوده است . از فلاسفه مهم مادی ایندوره « دیدرو » و « دولامتری » میباشد کیست که کمی فلسفه بدانند و از مباحثات طویل دایرة المعارف نوسها مطلع نباشد .

« دیدرو » و « دالامبر » در رأس دو صف مخالف قرار گرفته بودند . بالاخره فتح فکری که متوازی بافتح اجتماعی انقلاب فرانسه بود نصیب دیدرو شد . تعجب نکنید چرا این مباحثات در فرانسه شد چون اوضاع مادی و اقتصادی فرانسه جلوتر رفته و شرائط اجتماعی بجهت تشکیل دوره صنعتی فراهم آمده بود .

از قرن نوزدهم تا امروز نیز یکدوره دیگر عقائد عرفان ترقی نموده باز تنزل کرد . همان طبقه که دیدرو ، مونتسکیو پرورانده بود حالا فاشته ، ( ۱۷۶۲ - ۱۸۱۴ ) فشنر ، ( ۱۸۰۱ - ۱۸۸۷ ) ، شلینگ ( ۱۷۷۵ تا ۱۸۵۴ ) کانت ( ۱۷۲۴ تا ۱۸۰۴ ) و هگل ( ۱۷۷۰ تا ۱۸۳۱ )

و بالاخره برگزون امروز را بظهور رسانید . اما در عین حال علوم طبیعی و تجربی ، صنعت و متوازی با آنها اجتماعات ترقی زیادی کرده بشر را موفق نمود که يك اسلوب منطقی قوی و عقیده فلسفی کلی که بتواند حل تمام مشکلات علمی و عملی را عهده دار شود ، برای خود اتخاذ نماید . عقیده مادی که بدین ترتیب تشکیل شد باز تحت تاثیر مادیات و عوامل اجتماعی بود ولی يك نکته مهم اینست که در تشکیل این عقیده

تعجب نیست که سپینوزا ( و همچنین دکارت ) از محیط خود وقتی بیرون می آیند که تجارت و ممانو فاکتور در آن محیطا حدی ترقی کرده است . از جمله عقائد مادی سپینوزا اجبری بودن او است ( رجوع به مقاله جبر و اختیار ) ، عقیده به استدلال و منطق و ریاضی دارد . راجع به روح و جسم میگوید يك موجودند که گاه بدان صفت فکر کردن و گاه صفت عجم داشتن نسبت داده میشود .

بعضی از مادیون عصر حاضر از راه اشتباه گفته اند سپینوزا ماتریالیست کامل بوده است . البته این اشخاص نفهمیده اند و عقیده ما تریالیسم کامل امروز را تا درجه ماتریالیسم ناقص ۳۰۰ سال قبل تنزل داده اند . يك سلسله تکامل علوم و اجتماع در عرض این ۳۰۰ سال عقائد مادی و طریقه دایک تیک را از آن حد به پایه امروز رسانیده است . اگر سپینوزا را مادی کامل بدانیم باید بتاثير تکامل اجتماع و علم ۳۰۰ سال ، در افکار و عقائد خود هیچ ارزش قائل نشویم و این خود کاملا مخالف اصول مادی است . لایب نیتس میگوید دو نوع واقع داریم

اولا واقع عقلی که ضروری است و خلاف آن ممکن نیست ( مانند قوانین ریاضی ) دیگر واقع تجربی که خلاف آن ممکن است ( مانند قوانین طبیعی ) ، در این جا يك نکته لازم است تذکر داده شود آن اینکه اگر تمام شرائط يك قضیه تجربی بدون هیچ کم و زیاد موجود شود خلاف واقعیکه مشاهده شده است محال خواهد بود . مثلا اگر فقط اکتفا کنیم که بگوئیم در صد درجه حرارت میجوشد ممکن است خلاف آن دره شود و با تغییر دادن فشار بالای ظرف یا حل کردن جسمی در آب و غیره . ولی اگر جمیع شرائط دو باره کاملا ایجاد شود بایستی قهراً نتیجه هم دو باره تکرار شود و عوض شدن نتیجه تجربه مخالف عقل خواهد بود .

« توماس هوبس » ( ۱۵۷۰ - ۱۵۸۸ ) میگوید اگر حلقه که بچه آنرا با چوب میزند و میچرخاند روح داشت او هم خیال میکرد که آزاد است .

نزد تمام این متفکرین موضوع حکومت اهمیت پیدا کرده است . همین هوبس میگوید

علم و اجتماع بحدی رسیده بود که امکان داشت عقیده کلی خود را از اشتباهات سابق خلاص کند زیرا مرحله رسیده بود که علم و اجتماع خط سبز تکامل جدیدی را اتخاذ نماید . عقائد مادی امروز بدین ترتیب بکمک پیشرفت علوم مختلفه مخصوصا علوم طبیعی ، سیکولوژی و سوسیولوژی تشکیل گردید. فویرباخ از فلاسفه و عده زیاد از (تقریبا عموم) علمای طبیعی مانند داروین ، لامارک ، یاستور ، بلانک ، فروید و عده از علمای اجتماع پیشرو این فکر بودند. با آنکه مقدمات اساسی این فکر بوسیله علوم طبیعی تهیه شده، نتیجه گیری صحیح بکمک سوسیولوژی ممکن گردید .

حال میخواهیم عناصر عرفان را در هر یک از متفکرین قرون ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ پیدا کرده بالاخره اضمحلال آنرا نشان دهیم.

لوک ، برکلی و هیوم هر سه طرفدار «امپیریسم» (Empiricism) بوده اند . این مکتب میخواهد بیان کند واقع آنست که تجربه نشان میدهد . این متفکرین می خواهند صحت حقایقی را که در ماوراء تجربه بوسیله استدلال صرف نتیجه میشود انکار کنند . (لوک از میان این متفکرین به مادیت نزدیکتر است و نسبت بدیگران تاحدی جنبه ترقی دارد) خلاصه همان طور که عارف میگوید پای استدلالیان چوبین بود ، پای چوبین سخت بی تمکین بود . اینها هم همین عقیده را در لباس دیگر بیان کرده اند . لوک میگوید مافوق درجات شناختن آن است که با تجربه حاصل میشود . لوک در یک کتاب میخواهد نشان دهد که عیسویت شامل تمام ضروریات عقلی است . برکلی میگوید فکر کردن غیر مادی و حالات روح است . قانون علت و معلول که بتوان بکمک آن قوانین کلی بدست آورد صحت عمومی ندارد چون صرف عادت ما را معتقد کرده است که همواره پس از قضایای همین قضایای معلوم دیگر ظاهر شوند و این خود فقط اعتقاد است پس موضوع جبر و اختیار هم حل میشود و شک و تردید را نمی توان رد کرد . اما در عین حال باید تذکر داده شود که « لوک » از میان فلاسفه این قرن انگلیس از همه به اصول مادی نزدیکتر است . در « لسینگ » و « کانت » ( و بعضی از فلاسفه دیگر آلمان دو عنصر متضاد دیده

میشود یعنی مشخص متفکرین قرن ۱۸ در آلمان گاه به نعل و گاه به میخ زدن است . و ما از روی اصول مادی خود این موضوع را بخوبی میتوانیم بفهمیم . بدین ترتیب که محیط آلمان در این عصر هنوز کاملا برای برطرف کردن اصول فئودالسم حاضر نشده بود و خود این محیط به پرورش دادن اصول عرفان مابی مساعد بود ولی افکار شدید و متجدد یک همسایه نزدیک فرانسه ممکن بود که در آلمان بی اثر بماند ؟ نه . چون متفکرین فرانسه جلوتر بودند . مادی تر فکر میکردند بهمین جهت مثلا لسینگ جبری است ، در کانت که کاملا ایده آلیست است جسته جسته آثار رالیسم دیده می شود . کانت بوجود اشیاء ماوراء انسان معتقد است و میگوید بایستی تحقیق شود که فکر ما در تجسمی که ما از طبیعت میگیریم چه تاثیری دارد . ولی وقتی که کانت این تحقیق را میکند بر حسب موقعیت اجتماعی و طبقاتی خود به نتیجه غلط میرسد که ما با ماوراء انسان کاری نداریم و فقط باید دنیا را مطابق فکر خود برای پیشرفت انسان تفسیر کنیم یعنی کانت هم همان دیوار ضخیم معروف را مابین انسان و حقیقت کشیده مشکلات و مجهولات را بتاریکی پشت آن دیوار میفرستد و بهمین جهت کانت « آگنوس تیسیمت » (منکر امکان دانستن حقیقت) است . (در فیشته) و شلینگ تحقیق « من » اساس فلسفه را تشکیل میدهد و این مشخص ایده آلیستی آنها است . شلینگ می گوید دنیا را باید مطابق ارتباطی که در فکر یافت می شود فهمید . (در هگل) ایده آلیسم بعد اعلا رسیده آثار عرفان و یان ته تیسیم نیز در وی دیده میشود تمام این فلاسفه مصا دفند با دوره که ما بشینسیم و علوم طبیعی ترقی زیاد میکنند و زندگی مادی از این علم و صنعت ناگزیر است ولی علم و صنعت با تحقیر استدلال و منطق نمیتواند ترقی کند پس در عین اینکه عقائد وحدت وجود توأم بودن خدا و طبیعت و اخلاق عرفانی رواج دارد در ضمن علاقه به متد و اسلوب علمی و منطق زیاد است و اختلاف مهم عرفان دوره جدید با قرون وسطی در همین است که دیگر در عرفان جدید استدلال و منطق تحقیر نمیشود بلکه ترقی میکند و اسلوب دیالک-تیک در هگل خیلی کامل میگردد . هگل به

تکامل و نمو دیالک تیک معتقد است و تکامل را با قانون تکامل در عهدین ( رجوع به مقاله تکامل وارث شماره دوم ) بیان میکند جز اینکه برای وی آنچه که تکامل پیدا میکند خود قضایای ماوراء انسان نبوده بلکه حالات روحی ( که بعقیده هگل درجات شناختن است ) کامل میشود .

از اشخاصیکه همین نظریات هگل را تعقیب کرده اند یکی « لوتسه » ( ۱۸۱۷ تا ۱۸۷۰ ) است که میگوید شخصیت اساس مطلق عالم است . دیگر فشنر ( ۱۸۰۱ - ۸۷ ) . این عالم در عین اینکه در پسیکو فیزیک زیاد کار کرده و عقیده دارد این علم باید معرفه النفس را کاملاً از روی اصول ریاضی و تجربی تشریح کند، از طرف دیگر بواسطه عوامل خارجی نمی تواند خود را از دام عرفان بیرون کشد و میگوید مجموعه تمام روحها یک روح محیط بر عالم تشکیل میدهد . این عقیده برنور ویر شعف روز است که عقیده شب و تاریک ماتریالیسم و اتمیسم را ( که فقط برای فیزیک و مکانیک ماده نافع است ) عقب میزند . در شوین هاور ، هارتمان و نیچه نیز عناصر عرفان ویاس و نومیدی وجود دارد .

هارتمان میگوید اگر ما برای لذت و الم خود یک بیلانس تهیه کنیم خواهیم دید که الم بیش از لذت است و هر قدر اشتباهات ما در زندگی بیشتر برطرف میشود، بیشتر بحقیقت این یأس بی میبریم . بنا بر این بعقیده شوین هاور در افراد، بی منطقی ( اراده ) به منطقی ( فقط تجسم ) بدل میشود و حال آنکه شناختن دنیا بما میفهماند که بجای محو کردن خود بایستی خود را تسلیم تکامل عالم که هدف آن محوشدن کلیه عالم در هم و از خود بیخود شدن عمومی است نمود .

مربوط باین عقائد مکتب های « سپیریتوالیسم » در فرانسه سپیریسیسم ( اعتقاد به عالم ارواح ) در انگلیس و امریکا شیوع کامل پیدا می کند . نیمه دوم قرن

**اوضاع مادی و عرفان عصر حاضر قبح قطعی ماتریالیسم**

نوزدهم دوره شروع بحرانها و بیکاربهاست . همانهایی که فریاد دموکراسی و آزادی عمومی میزدند باز بیک

راه بن بست مواجه شده بودند . سرمایه تجارتنی و صنعتی برای آنکه عمل اجتماعی خود را انجام دهد محتاج دموکراسی بود ولی این دموکراسی در مراحل بعد باعث زحمت همین تکامل شده وسائل اضمحلال آنرا فراهم میکرد . علوم طبیعی و صنعتی بواسطه احتیاجات مادی خاصیت توسعه سرمایه ترقی زیاد کرده است . چون دوره یأس است باید عقائد عرفان شیوع داشته باشد ولی در عین حال این عرفان لباس قرن نوزدهم و بیستم اروپا و امریکا را در بر گیرد و الا نمیتواند هادی بشر متمدن آنروز باشد .

یک چنین دوره امثال « فلاماریون » و « برگزون » را لازم دارد ( متولد ۱۸۵۹ و از سال ۱۸۹۰ بعد معلم در پاریس ) . از تالیفات مهم برگزون که عقائد ویرا واضح میکند یکی تکامل خلق کننده ( L'évolution créatrice ) ( سال ۱۹۰۷ ) و دیگری آخرین تالیف مهم وی « دو منبع مذهب و اخلاق »

**( Les deux sources de la religion et de la moral ) می باشند .**

کتاب اخیر برگزون که جوهر روحانیت طبقات و مانده بشر امروز است یکدفعه دیگر ایمان ما را با اصول عقائد مادی محکمتر مینماید حقیقه این کتاب اضمحلال یک طبقه و گسسته شدن زنجیر فکری و علمی ویرا واضح میکند . « گرهارد هاوپتمان » شاعر آلمانی که تقریباً ۷۰ سال دارد در ایام جوانی که هنوز بحران و بد بختی اجتماعی بعد امروز نرسیده بود و خود او هم جوان و امیدوار بود کتاب « نساچان » را تالیف نموده حالا در تالیفات اخیر خود می خواهد یک حالت انحطاط و اضمحلال را واضح کند . این شاعر حق دارد زیرا محیطی که افکار برگزون بخواد آنرا هدایت کند قهرار و به اضمحلال می رود منتها « هاوپتمان » در یک نکته مهم اشتباه میکند . محیط مغرب زمین عموماً رو به اضمحلال نمی رود زیرا دلیلی نیست که تکامل اجتماعات و علوم ناگهان از خط سیر خود منحرف شود بلکه فکر و طبقه معین یعنی برگزون و هاوپتمان در آن به اضمحلال میروند از این قبیلند « ارنست » که میگوید ترقی مایه بد بختی بشر شده است برای کسب سعادت باید رو به قهقرا سیر کرده « کایزرلینگ » عقیده دارد آفتاب از منطق

دیالک تیک که تا امروز نمو کافی کرده است نمیتواند بشود آن اصول را بطور ناقص برای تکامل دم روح القدس بکار میبرد. مانظریات مادی خود را راجع به عرفان یونان، عیسویت و قرون وسطی بیان کردیم. البته برگزین قضایا را نوع دیگر تفسیر میکند. بنظر وی عقائد عرفان در نتیجه تکامل یک عامل سری پیدامی شود که مراحل اولیه آن در یونان «دیونیسیم» و «اوزفیسیم» است. «دیونیزوس» ابتدا خدای شراب نبود بعد شد زیرا مستی که او در روح ایجاد میکرد بی شباهت بمستی شراب نبود. تکامل دم حیاتی از مراحل مزبور گذشته به عرفان فیثا غورث، افلاطون، فلوطن و بالاخره بعرفان عیسویت میرسد. در اینجا برگزین با نوک دماغش بدیوار میخورد کسی که طرفدار تکامل است یکدفعه در عیسویت فکر خود را ترمز میکند. حالت! بمقصود رسیدیم. مافوق مراحل عرفان عیسویت است. جلوتر نباید رفت اینجا ماوراء عقل است و اینجا وطن عشاق و هدف آمال از خود بیخودان است.

خواننده ما باید حالا مقایسه کند. یک فکر مادی هر وقت دید یک عقیده در فلان مرحله تاریخی تغییر کرد آنرا باراده و میل دلخواه دم روح القدس نسبت داده فوراً تحقیق مینماید کدام علل مادی این تغییر را ایجاد نمودند. اما برگزین خیال میکند یک موجود موهومی یعنی دم روح القدس خودش بخودی خود چون خودش خوشش می آید کامل میشود. بعقیده وی یکی از خواص روح اینست که مجزی و مستقل و مافوق ماده بوده هر وقت دلش خواست از مستی دیونیسیم به عدد پرستی فیثاغورث و مثل پرستی افلاطون میرسد و یک قوه غیر مرئی و سری دوباره عرفان را تا عرفان فلوطن کاملتر میکند. هنوز عرفان فلوطن هم آخرین درجه تکامل نیست چه بعقیده برگزین عارف بزرگ آن شخصیتی است که از حدود مکان تجاوز کرده عمل خدائی را ادامه دهد. (باز کلماتی که جز ظاهر در پس برده چیزی ندارد). اگر فلوطن جلوتر رفته بود بمنزلهتی که در آنجا اراده فردی با اراده خدائی توأم میشود میرسید. واقعاً فکر کنید این عامل سری ماوراء الطبیعه که این عرفای قرن بیستم قائلند

بیشتر حقائق را واضح میکنند. «سینگلر» صاحب کتاب «انحطاط مغرب زمین» معتقد به قضاو قدر است و اروپا را در حال انحطاط می بیند و چنانکه گفتیم حق دارد چون او و همقطاراناش در عین اینکه مغرب زمین قطعاً در حال ترقی است، در حال انحطاط میباشند. از میان اینها به برگزین بیشتر توجه کنیم.

برگزین را باید مشخص عرفان قرن بیستم شمرد بنا بر این قدری در عقائد این متفکر دقت مینمائیم تا در حقیقت به عرفان قرن بیستم مغرب زمین آشنا شویم.

کتاب «دو منبع مذهب و اخلاق» دارای چهار فصل است: جبر در اخلاق، مذهب ستاتیک (ساکن)، مذهب دیامیک، (در حال تکامل) و بالاخره مکانیک و عرفان. در محبت اول برگزین مانند تمام عرفا معتقد به جبری بودن اخلاق است. (ولی جبری تقدیری) اساس عقائد این مبحث بر اینست که اجبار اخلاقی ما منبع بیولوژیک دارد یعنی اساس آن در خود روح است. با این بیان برگزین میخواهد از اهمیت تاثیر اجتماع در اخلاق بکاهد و حال آنکه بعقیده ما چون انسان حیوان اجتماعی است زندگی در اجتماع یکی از ضروریات حیات وی است و همین ضرورت مانند سایر ضروریات بیولوژیک تاثیر اساسی در مفهوم اخلاق برای وی خواهد داشت. نتیجه که برگزین از این عقیده میخواهد بگیرد واضح است. مقصود وی این است که روح مافوق اجتماع است و باید آنرا از قفس اجتماع آزاد نمود. در مبحث دوم اساس فکر مؤلف اینست که واضح کند استدلال غلط است. انسان یک قوه فائزتری و توهم مخصوص دارد که بوی حقائق را می نمایاند علو حیاتی. «دم حیات» که در یک فرد دمیده میشود عالم تاریک حقائق برای وی روشن میگردد. واقفا فکر کنید استدلال در کوچکترین امور حیات فردی و اجتماعی بشر را تأمین میکند. استدلال را امر احمقانه تلقی کردن و قدرت وهم «دم روح القدس» را هادی و چراغ راه انسان دانستن علامت تنزل و سیر به قهقرا نیست؟ در مبحث سوم کتاب، برگزین برای دم حیات موهومی خود که آنرا موجود مستقل میدانند یک نوع تکامل قائل است. چون برگزین منکر تکامل و اصول

بدان حالت جذبیه بوده است. با وجود مجاهدات زیاد هندیا برای شناختن طبیعت و زندگی، با علم آنها از علوم یونانی عقب تر ماند، زیر، اطلاعات در نظر آنها وسیله بود نه هدف. در زمان برهمنیسم زندگی رایگ درد میدانستند. بودیسم جلو تر رفته دلیل این درد را در میل و عطش برای زندگی پیدا کرد. برهمنیسم عقیده داشت برای پیدا کردن حقیقت بایستی بکمک کسی که یکبار دیده است نگاه کرد. بودیسم که کاملتر و صوفی تر بود عقیده داشت با کشتن میل و لذت میتوان به حقیقت رسید و این امر بایستی با متدد و اصولب معینی صورت بگیرد بودیسم نیز هنوز تصوف کامل نیست چه تصوف کامل عمل، خلق کردن و عشق میباشد. بودیسم تسلیم کامل و سری خود را نمیشناخته یعنی به مؤثر بودن اعمال انسان معتقد و مطمئن نبوده است. این اطمینان که در تصوف عیسویت موجود است بعد ها در هند تا حدی دیده می شود ولی پس از آنکه عیسویت ظهور کرد، اثر خود را در بودیسم (و بعد ها در اسلام) بخشید. این اطمینان و اعتماد کار که در تصوف عیسویت دیده میشود این تمدن صنعتی امروزی ما را تولید کرد (!!!) این اعتماد در تصوف بودیسم موقعیکه هندیا کاملاً مقهور طبیعت بودند نمیتوانست وجود داشته باشد.

در تصوف کامل دیگر روح جذب خود نشده بلکه خود را برای محبت عمومی باز میکند و به تصوف این اختراعات و تشکیلات اجتماعی مغرب زمین قدرت رسیدن به انتهای سیر خود را می دهد. علت این که نه در یونان و نه در هند تصوف نتوانست به قلّه کمال خود برسد از یکطرف نقصان اطلاعات، از طرف دیگر مخالفت محیط مادی و ضیق نظریات زمان بود.

خلاصه عقاید برگزین اینستکه تصوف از خمره نشینی فلاسفه یونان و چرس کشی صوفیان هند ترقی کرده در تصوف عیسویت به منتها اوج ترقی خود رسید. مقدسات عیسویت مانند زاندارک و کاترین دوسین در قلّه این ترقی می باشند، ما هم افتخار این سابقه ها را که او برای عقیده خود قائل است باو واگذار میکنیم ولی با آن که یک ار و با است و یک برگزون ما خواننده خود را متوجه چند نکته مهم می

با آن تئوری اجنه و ارواح ملل نیم وحشی چه اختلاف اساسی دارد؟ اینها پشه مالاریا و طفیلی مولد مرض را نمی دیدند به اجنه و ارواح قائل می شدند و آنها چون علل بحران ها و بدبختی های اجتماعی و اقتصادی را نمی بینند قهرآیین قوای سری معتقد می شوند. برگزون راجع به رفان هند می گوید «در هند مذاهب مختلف بر همانیسم، بودیسم ژنیسم وجود داشت (ولی برگزون لازم ندارد اختلاف این مذاهب و علل مادی ظهور اختلاف آنها را تشریح کند) بودا برای انسان آزاد شدن از مادیات را وعظ می کرد و برای خدایان نیز این آزادی را ضروری میدانست. انسان و خدایان از یک نوع و محکوم به یک نوع مقدرات میباشد این عقیده شبیه به عقیده ما (برگزون) است: انسان با طرف خود موجودات فانتزی متشعشع میکند که همراه و مانند خود انسان دارای زندگانی که عالیتر از زندگی خود انسان است میباشد، البته متکفرین هند تا این حد ترقی نکرده بودند ولی هر کس برای تصوف افتاد انسان و خدایان را با هم توأم میداند. برای صوفی شدن و برون جستن از طبیعت دم روح القدس لازم است ولی این دم ممکن است ناقص باشد. هندیا برای جستن از دام طبیعت دو طریقه بکار میبردند. طریقه اول بین ایرانیها و هندیا (قبل از تجزیه) مشترک و در آن یک عمل فیزیکولوژیک و پیسیکولوژیک بوده است. و آن عبارت از اینست که مشروب با سم «سوما» بکار میبردند که برای آنها یک حالت نشئه تولید کند (شبیه به دوغ وحدت و چرس). این مستی مانند همان مستی شراب دیونیزوس بود. از طرف دیگر بعدها یک سلسله تمزینات بجهت موق گذاشتن اعمال روح و کند کردن حواس انجام میدادند تا اینکه یک حالت نشئه خدائی شبیه بیسک حالت هیپنوز در آنها پیدا شود (چنانکه واضح است عرفان با مواد مخدره کاملاً با محبت چشمک میزند. همین عرفان معلوم است هادی کدام دسته بشر بساید باشد) حالت هیپنوز بنفسه تصوف نیست ولی میتواند بالاخره بدان منجر شده یا مقدمه آن باشد عملیات «یوگا» برای تولید این نشئه و فلج کردن عقل و برای رسیدن

کنیم . برای این شخص آخر تر قی بشر  
 نیل به تصوف عیسویت است که او خود رادر  
 آن مرحله می داند یعنی دیگر بعد از این مرحله دنیائی نمی  
 بیند او هیچ لازم نمی داند که دلیل بیان کند  
 چرا بر هماننیم به بودیم یا ژنیم یا عیسویت او  
 تبدیل شد ، چرا آن عیسویت از روز اول  
 ظهور نکرد و چرا این دم از اول در بشر  
 دمیده نشد ، تصوف چه احتیاج بتکامل داشت ،  
 چو رادیا يك دفعه به آخر تکامل رسید ، چرا  
 عیسویت یا تصوف عملی او این صنعت عظیم رادر قرون  
 وسطی نتوانست ایجاد کند ؟  
 اما در عین این که مادیات را مؤثر  
 نمی داند و تصور می کند که دم حیاتی مستقلا  
 ساری و جاری است باز اشتباه ها ناگهان  
 میگوید : مادیات زندگانی هندیها مولد یاس آنها  
 بود « حال که مادیات نوع عرفان بودیم را  
 معلوم میکند چرا نباید معتقد بود که بد بختی  
 اجتماعی موجود ویاس برگزین آژ علاج مادی  
 مولد افکار صوفیانه وی است ؟ بودیم هم  
 حد اعلاى عرفان نیست چه عاری از عمل است  
 و این عرفان شخص را از زندگی انسانی جدا میکند  
 ولی زندگی خدائی نمیرساند درجه کامل عرفان بقیده  
 برگزین باید دارای عمل ، محبت ، قدرت ایجاد و  
 خلق باشد و این خواص در عرفان عیسویت موجود  
 است « اعمال عارف ظاهرا طبیعی بنظر نمیاید  
 و آنرا با امراض و حالات غیر طبیعی اشتباه می  
 کنند و این بواسطه توجه عمیق روح بیک تغییر  
 و تبدیل است . روح که در این توجه عمیق  
 بوسله جریان که آنرا میکشد تکان شدید می  
 خورد دیگر بطرف خود بر نمیگردد ، يك لحظه  
 از سلطه قانونی که میخواهد شخص و مکان را مربوط  
 یکدیگر بداند بخارج پرواز مینماید و مایستد  
 مثل اینکه يك صوت غیبی اورا صدا میکند .  
 بعد بدون اراده میگنارد که وبرا مستقیما جلو  
 ببرند . او قوه که وبرا میکشد مستقیما درک نمی  
 کند ولی آنرا بطرز غیر قابل بیان و تشریح  
 احساس مینماید در این موقع است آن شادی  
 عظیم . این خدا است و این حال جذبه است  
 تمام تاریکی ها روشن هستند . حالت روحانیت  
 پیش میرود . خدا ما خداست . وجد و شغف  
 انتها ندارد . ولی اگر بوسله فکر و احساس ،

روح در خدا مستهلك شود چیزی از آن در  
 خارج باقی مینماید و این اراده است . پس  
 زندگانی روح هنوز هم خدائی نشده است زیرا  
 روح بطور مهم میدانند و این دانستن ویرا در عالم  
 سکون متزلزل میکند . اینجاست مشخص عرفان  
 کامل . این علامت است که دم حیاتی می  
 خواهد از حالت جذبه که برای دیدن و متاثر  
 شدن مهم است بجای رفته بخواستن نیز برسد  
 تا روح کاملا با خدا یکی گردد . از آن بعد  
 زندگانی فراوانی موجود است . از آن حال  
 نمی توان چیزی گفت و آنرا نمی توان یاد داد  
 ولی پس از مراجعت از آسمان و از آن حالت  
 جذبه عارف يك محبت ، يك محبت خدائی یعنی يك  
 محبت از وراء خدا با فرادید می کند ( اخذ از فلوطن )  
 این محبت آن محبت برادری که حکما با استدلال  
 می گویند نیست این محبت و عشق بی دلیل  
 خدائی است . با این محبت بایستی جامعه را ترقی  
 داده يك شریعت و انسانیت خدائی ایجاد کرد  
 این عمل نباید با تبلیغ در توده و عموم صورت  
 گیرد بلکه بایستی از نزدیک خواص را بعالم  
 روحانی جلب کرد تا يك انجمن روحانی تشکیل  
 شود و جامعه را اداره نماید . این عشق و  
 جامعه خدائی همان است که عیسویت میخواهد  
 عیسویت و عرفان لازم و ملزوم یکدیگرند .  
 عیسویت از مذهب یهود که محلی بوده شروع  
 نموده عالم گیر شد . . . . . اثبات عرفان فقط  
 با تجربه است . وجود این دم حیاتی و تکامل  
 خلق کننده نتیجه ترقی بیولوژی است . . . . .  
 اگر عالمی بخواید فورمول برای عرفان قائل  
 شود خواهد گفت خدا عشق است و موضوع  
 عشق است . . . . . فقط با این بیان عرفان  
 تعریف نمی شود . . . . . »  
 لازم نیست ما از این بیانات برگزین  
 زیاد تر از این اینجا نقل کنیم . آنچه را که  
 او خدا اعلاى عرفان خود میدانند شعرای بیکار مشرق  
 زمین هم در قرون وسطی گفته اند . این کلمه  
 عشق ، عشق باز هم عشق ، یکدفعه دیگر هم  
 عشق را آنقدر گفته اند و نوشته اند و بر ستیده اند  
 و گاه بجای بت و صنم و خدا گذاشته اند  
 که يك فکر منطقی از شنیدن این بت موهوم  
 خیالی واقعا مشمئز است . برگزین در مبحث  
 چهارم از این بیانات خود می خواهد استفاده اجتماعی

خود میکشد»

برگزون پس از بیانات زیاد که گفته شد آخرین کتاب خود را (تألیف تاریخ) با تصور اینکه عمل مهم عالم ساختن خدایان است تمام میکند. از تمام آنچه بیان شد عقیده برگزون که ضمناً خلاصه عقاید تمام عرفان پرست‌ها واضح میشود بدین ترتیب که روح موجود مستقلی است که تکامل آن درجات دارد مافوق درجات این تکامل خداست. (اشعار مولوی (صفحه ۱۱۱) این تکامل را واضح میکند) چون دم روحانی باعث پیشرفت است پس تمام ترقیات بشر بواسطه پیدا شدن افراد محدودی است که این دم در آنها کاملتر است. علما و هنر مندان بزرگ (مثال بتون موسیقی دان معروف) در نتیجه این دم بوجود می‌آیند. عرفان عیسویت مافوق عرفانهاست.

اگر کمی بطل مادی تولید شدن این افکار توجه کنیم اولاً خواهیم فهمید چرا برگزون بعقیده وحدت وجود و پان‌تئیسم که یکی از مشخصات مهم عرفان است توجه ننموده. دلیل این است که اختلاف شدید بین طبقات مردم و وجود دارد که بنظر برگزون صحیح است و عقیده به صحت این اختلاف باعث ست شدن عقائد پان نه‌ئیسم است، برگزون میگوید عرفان عیسویت کاملتر است و در مذاهب دیگر مثلاً اسلام منشاء عرفان را از مصطفی یا علی میداند. کدام حق دارند؟ همین شك يك موضوع را بیشك ملم میکند و آن اینکه هر صوفی ماب در هر محیط که متولد و تربیت شد برای مذهب آن محیط عرفان کامل عقیده دارد.

برگزون که خیال میکند دم روحانی ما فوق تأثیرات محیط است خبر ندارد اگر همان خود او را در عربستان یا بیت المقدس تربیت کرده بودند کمال عرفان را برای اسلام یا مذهب یهود قائل میشد. میگوید پیشرفت تمدن بشر توسط ذوق عرفانی بوده است. و حال آنکه مراجعه بتاریخ

نشان میدهد هر دوره که ذوق عرفانی شیوع داشته است علوم مثبت و بالنتیجه ترقیات بشر را که باروبه قهقرا میرفته است. کافی است که قرنهای دوره شیوع عرفان را در ایران و انحطاط آن را در سالهای ترقی ممالک غرب در نظر بیاورید.

کند، واضح بجه نحو. «دمو کراسی که تاکنون ادعا میشد غلط است. دمو کراسی حقیقی شخصیت، طبقه بندی و ثابت بودن است اجتماع ممکن است بحال اولیه اجتماع بر گردد» سیر قهقرائی یکی از نتایج مسلم این عرفان است! پس از آن برگزون وارد موضوعات اجتماعی میشود. میگوید «جنگ بدا است و بعضی از جنگها حقیقی و برخی مجازی است... اگر ملل بزبان هم آشنا باشند از نفرت کاسته می‌شود... امیدواریم جامعه ملل بخوبی از عهده وظیفه خود بر آید... اگر ملتی کثرت نفوس داشته باشد و ملل دیگر مازاد نفوس را نپذیرند چه خواهد کرد؟

اگر مملکتی سرحد خود را برای واردات ممالک دیگر ببندد چه می‌شود؟... این تحمل مایه بد بختی بشر شده است... با آنکه روح عرفانی از بشریت امروز دور است باز خواهد آمد... در تاریخ ما هیچ مانعی نیست که با اراده از میان نرود... تاریخ قانون ندارد (بشنوید!!!)... تحمل اساس این اختراعات است ولی این اختراعات بی‌نهایت نمی‌تواند جلو رود زیرا اختراع تازه احتیاج تازه هم تولید میکند... علم بواسطه احتیاج مادی انسان بوجود نیامده است والا انسان کاملاً مادی میشد (مثل اینکه نشده است)... علم خود مدیر نیست بلکه هر چه بشر از وی خواسته است داده است (این صحیح. ولی چرا بشر از علم باختصاص فلان موضوع را خواسته و فلان موضوع دیگر را نخواست است. جز احتیاج مادی دلیل دیگری هم برای این انتخاب بوده است). صنعت بار بشر را سبک نکرده است؟ صنعت ضروریات بشر را تولید نمی‌کند. ایراد ما (برگزون) بماشینیسم این است که تحمل را زیاد و فاصله بین کار و سرمایه را بیشتر کرده است (این ایراد را بماشین باید گرفت با بطرز استفاده از آن؟). اگر بشر بخواهد از زمین بالاتر آید برای وی ابزار قوی که محل اتکاء باشد لازم است غرض (تصوف است) و اگر بخواهد از ماده مجرد شود باید پا روی آن بگذارد (باز از این عبارت پردازها مثل قفس بشکن چو طووسان یکی بریز بر این بالا).. عرفان فقط در افراد ممتاز می‌تواند باشد که دستجات زیاد را یدنبال

نمی تواند جواب دهد ولی بقیده ما چنانچه گفتیم و در خاتمه نیز اشاره خواهیم کرد عوامل مادی محیط قهراً وی را مجبور می کند که این خرافات را بپذیرد همان طور که همین عوامل روزی بشر را به جن پرستی مجبور کرده بود نظیر این قضایا برای فلاسفه نیز وجود دارد. راجع به عقائد جن گیری این عالم در کتاب های وی (قبل از مرگ، بعد از مرگ، در اطراف مرگ) میتوانیم دقت کنیم. زیاد بابرگزون مشغول شدیم چون شاخص است. برای تمام کردن مطلب متذکر می شویم که نظیر این عقائد بشکل سپیتریتسم (ارواح پرستی) و تئوزوفی و غیره شیوع دارد، سپیتریتسم مخصوصاً در امریکا رواج پیدا کرده است.

طرفداران این عقیده ارواح اموات را حاضر می کنند و از آن ها سوالات می نمایند. خلاصه جن گیری کولی های بیم وحشی به لباس تمدن امریکائی ملبس شده است. و جای عجب نیست که از میان این همه عقائد علمی سپیتریتسم در ایران شیوع یافته یا کتاب «خدادر طبیعت» فلاسفه ترجمه شود. بکی روح بزید را حاضر می کند دیگری به کمک روح از غیب خبر می دهد و هکذا تئوزوفی یک شکل جدید عیسویت است که تمام افراد بشر را به برادری دعوت میکند. عموماً اصناف کوچک که از یک طرف بدبختی ها را احساس مینمایند. و از طرف دیگر وضعیت اجتماعی به آن ها اجازه نمی دهد که چاره صحیح رفع بدبختی و سیر تکاملی اجتماع را را به بینند باین عقائد معتقد میشوند. تئوزوف ها که عموماً پیرها یا وامانده ها هستند دورهم جمع شده آرزو میکنند یککاش بشر ملائکه می شد، یککاش بفقرا رحم میکردند، به بیکارها کار میدادند و هکذا بعضی از شریقیهای که در اروپا زندگانی ممتنی آسوده دارند بر حسب خواص تژادی خود سهولت باین افکار و به درویشی و فلاکت گرویده اند خلاصه طبقاتی هم وجود دارند که مجبورند اینطور فکر کنند. حال باصول عقائد مادی توجه میکنیم آخرین صحبت ما را جمع به ماتریالیسم در خصوص راسیونالیست ها ( دکارت و اسپینوزا)

اگر حقیقه يك دم روحانی وجود دارد که در هر کسی کاملتر باشد بهتر بحقیقت بی میرد پس چرا عقائد عرفای کامل با هم توافق ندارند. این اختلافات که تاثیر مذهب و محیط در آنها محسوس و واضح است برای چیست؟ میگوید دم روحانی در امثال بتوون قدرت موسیقی ایجاد کرده است. اهمیت بتوون و مابه الامتياز وی با يك چوپانی که زیر درختی در بیابان يك نی لبك ساده می نوازد، «سنفونی» های اوست. برای زدن سنفونی های بتوون اسبابهای موسیقی کامل مانند پیانو و ارک لازم است. برای درست کردن این اسبابها صنعت باید بدرجه معین از کمال رسیده باشد. از طرف دیگر در نواختن يك سنفونی بتوون مثلاً ۱۵۰ نفر مشغولند. این ۱۵۰ نفر وقتی میتوانند سنفونی بزنند که شغلشان موسیقی زدن باشد اگر اینطور شد بایستی جامعه این ۱۵۰ نفر را اعاشه کند و از عمل آنها استفاده نماید جامعه وقتی میتواند عده زیادی از این افراد را نان بدهد که وسائل تولید باندازه کافی پیشرفت کرده ضمناً در عموم ذوق موسیقی ایجاد شده باشد. پس واضح میشود که مشخص اثر يك موسیقی دان بستگی به درجه تکامل دم روحانی ندارد بلکه منوط به درجه تکامل وسائل مادی محیط وی میباشد. اگر بگویند این دم روحانی در هر محیط بنوع مخصوص درمیآید با ادعای اولی خود مخالفت کرده به تاثیر محیط در دم روحانی خیالی و عدم استقلال وی اعتراف نموده اند. برای رد اینکه اساساً این دم روحانی که اینها ادعا دارند بی موضوع است دلایل علمی زیاد است منتها چیزی که هست فرض يك دم روحانی مثل اینست که یک نفر ادعا کند در تمام اجسام شیطانک های کوچکی وجود دارد که رنگ و بون دارند و چون لیز هستند آنها را نمیتوان گرفت و ریز هستند دیده نمی شوند. شما این فرضیه را چطور رد می کنید؟ اگر بگوئید این شیطانک ها را چرا من نمی بینم طرف جواب خواهد داد که من از اول گفتم که این ها غیر مرئی هستند و اگر بگوئید چرا بدست نمی آیند باز نظیر این جواب را خواهد داد. باید پرسید که اساساً چه ادعای برای فرض چنین موهوم وجود داشته است. شخص معتقد به دم روحانی که حکم شیطانک لیز و ریز را دارد بدین سؤال



از علمای کاملاً مادی یکی «دولامتری»  
 ( ۱۷۰۹ - ۱۷۵۱ ) است که مادی بودن روح را ادعا کرد و دلیل ادعای این طبیب این بود که در مسرّضات ارتباط کامل تغییرات مادی و روحی را ملاحظه می کرد . چون شغل خود را از دست داد مجبور شد به هلاند برود . در آنجا کتاب «انسان ماشین» را تالیف کرد . پس از مدتی مجبور شد از آنجا هم خارج شود . بعد به برلین آمد و عضو آکادمی شد و در آنجا مرد . کتاب هولباخ ( ۱۷۲۳ - ۱۷۸۹ ) موسوم به « *Système de la nature* » مرجع مادیون قرن ۱۸ - فرانسه بود ،

اما یکمده از متفکرین بودند که خرابی اوضاع عمومی و کیسرا را میدیدند . ترقی پسیکولوژی ( معرفه النفس ) ، علوم طبیعی و مکانیک مقابل چشم آنها صورت میگرفت ولی آنها بواسطه وضعیت اجتماعی خود نمیتوانستند کاملاً مادی فکر کنند . از آنجا عقیده « پوزیتیویسم » و « سانسوالیسم » پیش آمد که اساساً مخالف متافیزیک بودند . فقط تجربه و مدرکات حسی را حقیقت میدانستند از آن جمله بودند دالامبر ، کوندیلاک ، روسو و غیره . در قرن بعد که یکبار دیگر اوضاع مادی محیط نموایده الیسم را ضروری مینماید و ایده آلیست های معروف ( کانت ، شاپنگ ، فیشته و هگل ) پیدامیشوند پوزیتیویسم هم خود را عقب سر ایده الیسم می کشد . بعقیده ما پوزیتیویسم عبارت از ایدالیسم دوره ترقی علوم مثبت ( علوم طبیعی و صنعت ) است یعنی در دوره که از یکطرف بواسطه ضروریات مادی ، علوم طبیعی و صنعت با بد ترقی کند از طرف دیگر محیط اجتماعی نگاهداری ایده الیسم را ایجاب می نماید قهراً عقائد پوزیتیویسم ظاهر میشود . از علمای مهم پوزیتیویسم در قرن نوزدهم یکی « اوگوست کونت » ( ۱۷۹۷ - ۱۸۵۸ ) است . برای او یک علم وجود دارد و آن یک دائرة المعارف منظم است . مکتبی که با سم مکتب پسیکولوژی معروف است نیز نظیر این مکتب میباشد . مثلاً « فریدریک - هربارت » جزء این مکتب است ( ۱۷۷۶ - ۱۸۳۱ ) که بعد از ایده الیسم هگل تحت تاثیر پیشرفت پسیکولوژی پیدا شده است . که میگوید اگر راجع

بود . در قرن هیجدهم این عقیده لازم بود تا جامعه یک قدم بزرگ بردارد زیرا مشخص مادیات قرن هیجدهم اروپا ترقی دوره صنعتی است . این ترقی آزادی عقیده و آزادی تملک و پیشرفت علم و صنعت را لازم دارد . عقائد مادی قرن هیجدهم اروپا در نتیجه همین احتیاج مادی پیداشد . مخصوصاً چون فرانسه جلوتر بود این افکار ابتدا در آنجا نمو کرد .

انسیکلوپدیست ها که « دیده رو » ( ۱۷۱۳ - ۱۷۸۴ ) متفکر مادی زبردست در راس آنها قرار گرفته نمونه افکار قرن هیجدهم میباشد . در تالیف دائرة المعارف تقریباً تمام متفکرین مهم وقت که تمام بر پایه علوم طبیعی و ریاضی فکر میکردند شرکت داشتند . متفکرین کاملاً مادی تا « پوزیتیویست » های محتاطه میان آنها وجود داشت . دیده روبا « دالامبر » که نیز از کارکنان مهم دائرة المعارف بود مباحثات مفصل داشت و نتیجه این مباحثات طبیعه بنفع دیده رو و اصول مادی بود زیرا زمان ، پیشرفت عقائد مادی را ایجاب می کرد . دائرة المعارف یک دوره لغت استدلالی علوم و صنایع بود که در ۲۸ جلد منتشر شد ( یاریس ۱۷۵۱ - ۱۷۷۲ ) و بعد ها ۴ جلد متمم و ۲ جلد فهرست بدان اضافه شد . از همکاران مهم دائرة المعارف غیر از دو شخص مزبور مونتسکیو ، ولتر ، روسو ( که بعد ها مخالف شد ) ، ماشور ، گریب ، هولباخ ، تورگو و غیره . از نظر مادی چیزی که در دائرة المعارف مهم است این که تمام متفکرین و افکار عمومی بر علیه اوضاع موجود کلیسیا و حکومت بودند ، اگر چه از ترس تاحدی پوشیده مقصود خود را ادا کرده اند ولی مخالفت آن ها بخوبی واضح است . این دائرة المعارف آن رهبر فکری بود که انقلاب فرانسه را ایجاد کرد و پیشوای فکری برای تمام اروپا شد . پس دائرة المعارف مظهر فکر احتیاجات ، صنعتی زمان بود ، ولتر تحت نفوذ امپیریسم « لوک » و نظریه مکانیک نیوتون بود . ماوراء طبیعت را ولو مصنوعی باشد برای اداره جامعه بشر لازم می دانست ( گفته است اگر خدائی هم وجود نمی داشت می باستی آن را اختراع کرد ) .

تضاد تئوریها در علوم مانند بحرانهای اجتماعی خاتمه خواهد داد (۱). هنوز تطبیق این اصول بنام قسمت های علمی (مخصوصا علوم طبیعی) و بالا بردن مقام این تئوری کاریزاد لازم دارد و يك میدان وسیع کار برای متفکرین مادی است (۲).

خواننده ما اکنون میفهمد چرا ما بعنوان بیان عقائد عرفان انگشت خود را در وسط تاریخ به پشانی يك عارف یا روی يك کتاب عرفان نگذاشتیم. چون ما مادی هستیم. برای ما يك قضیه مجرد و مجزی در وسط تاریخ وجود ندارد. ما فلسفه مادی تاریخ را بعنوان يك عصب و شراب اصلی در نظر گرفته نمو عقائد را اعم از عرفان یا غیر آن مطالعه نمودیم تا محل و موقعیت عرفان در میان تمام عقائد واضح شود. از آن چه گفته شد بطور کلی نتیجه می شود انسان که جزئی از طبیعت است در نتیجه احتیاج مادی و بعضی پیش آمدها، از طبیعت اطلاعاتی پیدا می کند. باز احتیاج وی را مجبور می کند که این اطلاعات را طبقه بندی نموده از آن ها نتایج و قوانین کلی بدست آورد. در این طبقه بندی، نتیجه گیری و تشکیل عقائد کلی، محیط مادی مخصوصا محیط اجتماعی زیاد مؤثر است. این تعمیم اطلاعات در بشر ساده ابتدا بشکل اعتقاد به اجنه و ارواح بعد بحالت مذهب، بعد فلسفه و علم صورت گرفته است. تاثیر اجتماع در افکار عموما بدین ترتیب است که طبقه خوشبخت (اگر در مقابل خود يك طبقه بدبخت به بیند) معتقد به روح و اهمیت مخصوص و درجات آن می شود تا با استدلال برای سعادت خود حقانیت ادعا کند. مخصوصا اگر طبقه مزبور روبانحطاط باشد این عقائد خیلی شدید میشود

مخصوصا موقع یاس، عقائد عرفان که اساس آن تحقیق

- (۱) رجوع به رساله تئوریهای علم
  - (۲) تئوری «دک تیک عمومی»
- (Dialectic universelle) ارانی صاحب سلسله علوم دقیقه يك دوره تحقیق کلیات علمی با اسلوب دیالک تیک و یک درجه کاملتر دیالک تیک است. این تئوری بفارسی و زبان های دیگر منتشر خواهد شد.

به مفهوم «من» دقیق فکر کنیم ایده الیسم را مغلوب می کنیم تجسمات روحی از روی اساس دقیق مکانیک صورت میگیرد. وظیفه فلسفه، دقیق کردن مفهومات است. چنانکه واضح است این مکتب پسکولوژی نیز مانند مکتب پوزیتیویسم و آگنوستیسیزم (عقیده عدم قدرت بشر بدرك حقیقت) گاه به نعل گاه به میخ میزند. ما تمام این عقائد را حد فاصل بین ماتریالیسم و ایده الیسم قرار میدهیم. هانری پوانکاره (وفات ۱۹۱۲) نیز جزء این دستجات از متفکرین است.

اشاره کردیم دائرة المعارف و اصول مادی آن رهبر فکری تولید دوره صنعتی شد، نیز بیان نمودیم چون دوره صنعتی قهرایک سلسله بدبختیا مانند بیکاریها، بحرانها، جنگهای خونین (بواسطه رقابت بازارهای تجارتي) تولید میکند، در طبقه مایوس عقائد عرفان بوجود آمد. اما تمام طبقات مایوس نبودند بلکه یکدسته امیدوار پیشرفت مادی و عملی، و مطمئن بقدرت بشر بجهت استخلاص خود از جنگ و بدبختیهای اجتماعی، نیز پیدا شده بود. همان وضعیت مادی که برای این دسته آن امیدواری را تولید میکرد قهرا از نظر فلسفی نیز آنها را بعقائد مادی میکشید، اما موقتی که این افکار مادی میتوانست تشکیل شود علوم و صنایع مخصوصا پسکولوژی و سوسیولوژی ترقی کافی کرده بود یعنی قوانین عمومی طبیعی در روح و اجتماع نیز که تا آن وقت با دیوار عظیم خود را از دنیای بیجان جدا کرده بودند، کشف شده بود. طبیعی است حال دیگر عقائد مادی با پایه اساسی تر از عقائد مادی قرون قدیمه یا وسطی یاراسیونالیسم قرون جدید یا اصول مادی دائرة المعارف قری ۱۸ تشکیل شد، عالی الخصوص پیشرفت اسلوب منطق دیالک تیک که هگل (بواسطه احتیاج مادی محیط) آنرا زیاد نمو داده بود در این تکمیل علم مادی کمک کرد و اصول مادی منطقی علم بدین ترتیب تشکیل شد، اگرچه در تشکیل این عقائد مادی علمای بزرگ طبیعی مانند پاستور، داروین، پلانک، هلم هولتس و فریود خدمت زیاد کرده اند ولی در عین حال تدوین يك اسلوب کامل و مربوط علوم، اول دفعه بوسیله علمای مبرز سوسیو. لوزی در نیمه اخیر قرن گذشته صورت گرفت اهمیت اصول مادی و منطقی در اینست که به

لذات جسمانی ، اعتقاد به ابدی بودن روح و این ته نسیسم و وحدت وجود است پیدا میشود . اگر دسته بدبخت هم در مقابل امیدی نداشته باشد بعرفان متوسل میشود تا لذتی را که در دسترس او نیست حقیر بداند و باعقیده وحدت وجود اختلاف موجود بین او و يك خوشبخت راموهومی و ظاهری کند . پس عقیده وحدت وجود يك نوع حمله به دشمن ( ولو در خیال ) و تحقیر لذات برای تسلی خویش است .

چنانکه بشر دوره دهقانی ، یونان زمان سقراط و افلاطون ، روم اول عیسویت هندوستان زمان بودا ، چین زمان لائوتسه ، ایران دوره متراپوم ، ممالک زیر دست عرب قرن اول و دوم هجری ، ایران از قرن ششم تا دوازدهم هجری ، اروپا در قرون وسطی ، طبعه عارف و ایده آلیست اروپا در قرن ۱۹ . متوسل به عرفان شده است .

دسته که رو به ترقی هستند یاد ر خود امید پیشرفت می بیند مادی فکر میکند و عموماً باید توجه کرد تفکر مادی یکی طبیعی بشر است و اگر بدبختی اجتماعی بشر را مجبور نکند بشر قطعاً مادی فکر مینماید . عقائد بشر در دوره صیادی ، علمای طبیعی یونان ، لوکایاتادر هند ، موتی در چین ،

عقائد مادی ایران قدیم ، طبیعویون شرق در قرون وسطی ، راسیونالیسم قرون جدید در اروپا . ماتریالیسم قرن ۱۸ در اروپا و اصول مادی منطقی قرن ۱۹ و ۲۰ در دنیا مادی است . اصول مادی و منطقی امروز بشر به تمام علوم ، صنایع ، اجتماعات و هنر ارتباط کامل داده او را از خرافات اعم از اینکه در قسمت طبیعی بایولوژی باسیکولوژی و باسیولوژی باشد ، خلاص کرده بوی راه خوشبختی را نشان داده است . مطابق این اصون همانطور که بشر بقوای مهم در طبیعت غلبه نموده است بر اجتماع خود نیز غالب خواهد آمد ، چلو تر رفتن و پیشرفت نظر کلی متفکرین این مکتب است ، اگر ایده آلیست و صوفی بدبختی بشر را از ماشین میداند و به درهم شکستن آن فتوی میدهد متفکر مادی چون صحیح فکر میکند میداند که ماشین اسلحه و مایه پیشرفت بشر است و يك سلسله منظم تکامل آنرا بدین پایه رسانده است . بدبختی موجود از پیچ و مهره و دقیق کار کردن ماشین نیست بلکه بواسطه موقعیت غلط اجتماعی آنست . برای خوشبختی بشر ، در هم شکستن ماشین انحطاط و عقب رفتن است . یکقدم باید چلو تر رفته موقعیت غلط ماشین را باید درهم شکست . بهمن ماه ۱۳۱۲ احمد قاضی

## گل‌های سفید

هنری

دختر بودم و خود را بتو دادم ، دستت را میبوسم استدعا میکنم ، بدنه هم ! منکه از تو شکایت نمی کنم ، تو که مرا فریب نداده ای ، تو که بمن دروغ نگفته ای ، تو که مرا از راه در نبرده ای - من ، من خود را ، بتو چسباندم ، من خودم را در آغوش تو انداختم ، و خود را در سرنوشتم یرتاب کردم . هیچوقت ، هرگز از تو شکایت نخواهم کرد ، نه ، فقط همیشه از تو ممنون خواهم بود ، برای آنکه آن شب چقدر مملو از لذت و چقدر آغشته بشعف بود ، برای من در این شب زمین و آسمان پر از لطف و خرمی بود ! وقتیکه در تاریکی چشمهایم را باز میکردم و ترا در کنار خود احساس میکردم متعجب میشدم که چرا ستاره ها بالای سر من نبودند ، تا این حد من خود را در آسمان تصور میکردم . نه ، من هرگز پیشیمان نشده ام

تمام آن شب را در خانه تو ماندم . تو حدس زده ای که قبل از آن هنوز هیچ مردی دست بمن نزده بود ، هیچ کس تن مرا احساس نکرده و ندیده بود اما ، محبوب من ، تو چطور می توانستی حدس بزنی ، برای آن که من در مقابل تو ایستادگی نکردم ، من عمداً خود داری کردم از اینکه شرم و خجالت وقفه ای تولید بکند ، فقط برای آن که نتوانی بمعمای عشق من نسبت بخودت بی ببری ، که حتماً ترا در وحشت می انداخت - ، زیرا که تو فقط آن چه سبک ، و کم وزن و بازی است دوست داری ، تو می ترسی از آنکه در سرنوشتی دخالت بکنی ، تو میخواهی آن چه در تو سرشار است بجهه کس ، بدنیا بدهی ، و هیچ قربانی نمیخواهی . و اگر حالا بتو می گویم ، محبوب من ، که من

بخشیده‌ام ، ندارم . مانند یکنفر دیوانه مایوس  
انتظار کشیدم انتظار کشیدم . اما تو مرا صدا نزدی ،  
یکسطر هم بمن نوشتی ... یک سطر ... هم ...



بچه دیروز مرده است - بچه تو هم بود.

بچه من دیروز مرده است - بچه تو هم

بود . بچه تو هم بود ، محبوب من بچه یکی  
از آن سه شب بود ، قسم میخورم و آدم که در  
سایه مرك دروغ نمیگوید . بچه ما بود ، قسم  
میخورم ، برای آنکه هیچ مردی از آن ساعتی  
که خود را تسلیم تو کردم تا آنساعتها تیکه بزحمت  
از شکم من بیرون میآید ، لمس نکرده بود.  
من در اثر ملامت با تو برای خودم مقدس شده  
بودم : چگونه میتوانستم خود را مابین تو که  
همه چیز بودی و دیگران که دورا دور در  
کنار زندگانی من رد میشدند ، تقسیم کنم ؟

بچه ما بود ، محبوب من نه بچه عشق دانسته  
من و لطف و مهربانی سرشار و تقریبا نادانسته  
و عاری از غم تو بود ، بچه ما بود ، پسر ما بود ،  
تنها بچه ما ، اما تو اکنون میرسی شاید از  
روی و حشت ، شا هم از روی تسجب -

تو می پرسی ، محبوب من ، برای چه من در  
طی این سالها راجع باین بچه‌ها موشی گزیدم و  
تازه امروز از آن حرف میزنم ، امروز که او  
در تاریکی در خواب ، برای همیشه در خواب  
قرار گرفته و عنقریب حاضر است برود ، و دیگر  
بر نگردد ، هرگز بر نگردد ! آخر چطور  
میتوانستم من بتو چیزی بگویم ؟ هیچ ممکن نبود  
که تو حرف يك زن ناشناس که سه شب پی  
در پی از روی کمال رضا و رغبت ، بدون استقامت  
و بلکه با میل و تقاضا خود را تسلیم تو کرده  
بود ، هیچ ممکن نبود که تو حرف یکنزن

گمنامی را که سرسری با او ملاقات کرده بودی  
باور بکنی که او نسبت بتو ، مرد بی وفا ،  
وفا داز بوده - هیچ ممکن نبود که تو بدون  
سوء ظن این بچه‌ها بجای بچه خودت قبول کرده  
باشی ! هیچ ممکن نبود که توحی اگر حرف  
های من هم بنظرت قریب به حقیقت میاید ،  
بتوانی این شك باطن را از خود دور کنی که  
من میخواهم بچه ساعتی دیگر را ، بچه دیگر  
را بگردن تو ، بگردن تو که متمول هستی ، بیندازم .  
تو نسبت بمن بدگمان میشدی ، يك سایه ای باقی

محبوب من ، هرگز از این ساعتها یشیمان  
نشده‌ام ، هنوز میدانم : وقتیکه تو خوابت برد  
و من صدای نفس تو را شنیدم و بدنت را احسان  
کردم و خود را در کنار تو دانستم آنوقت  
از فرط خوشی گریه ام گرفتم

صبح عجله داشتیم که زود بروم ،

مجبور بودم که مغازه بروم ، و میخواستم هم ،  
قبل از اینکه نوکرت بیاید رفته باشم : چرا  
او مرا به بیند ؟ وقتی که لباسهایم را پوشیدم و  
جلوی تو ایستادم مرا در آغوش گرفتی ، مرا  
مدتی نگاه کردی . یاد بودی بود ، تیره و  
دور که در تو موجی زد ، یا اینکه بنظرت  
قشنگ و همانطوریکه بودم ، خوشبخت آمدم؟  
آنوقت لبهای مرا بوسیدی . من ملایم خودم را  
از تو جدا کردم و میخواستم بروم . آنوقت  
پرسیدی : « نمیخواهی چند تا گل همراهت  
ببری ؟ » گفتم آره . چهار تا گل سفید از  
گلدان چینی آبی رنگ ( اوه ، من آنرا از  
همان يك نگاه دزدگی بیگانه میشناختم ) برداشتی  
و بمن دادی . روز های متوالی آن ها را  
بوسیده ام .

قبلايك شب دیگر را باهم قرار گذاشته  
بودیم ، آمدم و آن شب هم خوب بود . يك  
شب سوم دیگر هم بمن بخشیدی . آنوقت  
گفتی که تو باید مسافرت کنی - وای چقدر  
من از این مسافرتی تو از همان زمان بچگی  
بیزار بودم - وعده دادی بمن که پس از برگشتن  
فوری بمن خبر - خواهی داد بتو يك آدرس  
Poste - restant دادم - اسمم را میخواستم  
بتوبگویم . من سرخود را پنهان میکردم و مواظب  
آن بودم باز هم چندتا گل دیگر در موقع خداحافظی  
بمن دادی

دوماه پی در پی هر روز میپرسیدم ...  
اما ، نه ، برای چه شکنجه های جهنمی این  
انتظار ، این یاس و ناامیدی را شرح دهم من  
از تو شکایت ندارم ، من ترا همانجوریکه هستی  
باحرارت و فراموشکار تسلیم و بی وفا دوست  
دارم ، من ترا همانجوریکه همیشه بوده ای و  
هنوز هم هستی دوست دارم . تو مدت ها  
بود آمده بودی ، من از پنجره های روشن  
میدیدم ، و بمن هیچ چیز نوشتی . در این  
ساعتی آخرم يك سطر خط تراهم در دست  
ندارم ، يك سطر هم از تو بکسیکه من زندگانیم را

میانم ، يك سایه جهنده و محجوبی از بدگمانی ،  
 مابین من و تو باقی میانم . و من از همین  
 باك داشتم ، همین را تمیخواستم . گذشته از  
 من ترا میشناسم ؛ من به چه خوب ترا من شناسم  
 که تو خودت هم باین خوبی نمی شناسی ، من  
 میدانم برای تو که عشق بی غم و غصه ، عشق  
 ملایم و عشق = بازی رادوست دارد ، سخت  
 و ناگوار بود که یکمرتبه پدر باشد ، بطور  
 ناگهان مسئول سر نوشت کسی باشد . تو ، تو  
 که فقط در آردی میتوانی نفس بکشی ، تو يك  
 نوع غریبی خودت را علاقمند من احساس میکردی  
 تو از من - بله ، من میدانم که تو این صفت  
 را داری ، بدون اینکه اراده دانسته خودت هم  
 بخواهد ، سه توازنم برای خاطر این علاقمندی  
 نیز از او متنفر میشدی . شاید چند ساعت ، شاید  
 چند دقیقه سرسری مزاحم تو میشدم ، طرف  
 کینه تو قرار میگرفتم - اما من با آن غروری  
 که داشتم میخواستم که تو يك عمر تمام بدون  
 غم و گرفتاری بفکر من باشی . برعکس می  
 خواستم که هرگونه زحمتی را بر خود بپذیرم  
 تا اینکه بار دوش تو باشم و ما بین زنهای دیگر  
 تنها زنی باشم که تو با محبت و از روی تشکر  
 یاری از آنها بکن ، اما البته تو هیچوقت یادی  
 از من نکرده ای ، تو مرا فراموش کرده ای .  
 من از تو شکایت نمیکنم ، محبوب من ، نه  
 من از تو شکایتی ندارم ببخش مرا ، اگر گاهی  
 چند قطره تلخ از سر قلم من جاری شود ، مرا  
 عفو کن ، بچه من مرده . و آنجا در زیر تشعشع  
 متحرک شمعها قرار گرفته است . من دستهایم را  
 را رو بخدا مشت کردم ، او را قاتل میدانم  
 حواسم پرت شده ، افکارم درهم و برهم است  
 مرا از این شکایت عفو کن ببخش !! من می  
 دانم که تو خوب هستی ، که تو از صمیم  
 قلب بیچارگان کمک میکنی ، تو بهمه کس  
 بغریبترین ادی هم که از تو تقاضائی نکنند ،  
 کمک میکنی . اما محبت تو طور غریبی است  
 در خانه رحم و شفقت تو بروی همه کس باز  
 است و هر کس هر چه که میخواهد می تواند  
 از آن استفاده کند ، اما این لطف و محبت  
 تو ، - ببخش مرا - تنبل است . تو میخواهی  
 که به تو یاد آوری کنند ، تو می خواهی  
 که مردم خودشان دست در کیسه لطف و محبت

تو ببرند . تو وقتی کمک می کنی که از تو  
 تقاضا کنند ، از تو خواهش کنند ، تو برای  
 آن که خجالت می کشی ، تو از فرط ضعف  
 کمک می کنی ، نه با ذوق و شوق . بگذار  
 تا این يك کلمه به تو گفته شود - تو مردی  
 را که در زحمت و عذاب است ، بیش از  
 يك برادر خوش بخت دوست نداری . و از  
 مردمانی که مثل تو هستند ، حتی از نیکوترین  
 مابین الفمارانسان از روی میل تقاضا نمیکند .  
 يك روز وقتی که هنوز بچه بودم ، از میان  
 همان سوراخی در خانه مان ، دیدم که گدائی  
 در خانه تو را زد و تو به او چیزی دادی ،  
 تو قبل از آن که او از تو خواهش کند ،  
 فوری و حتی چیز زیادی دادی ، اما تو آن  
 را به او با يك ترس مخصوص و عجله ای دادی ،  
 که می خواستی او زود برود ، مثل این که  
 می ترسیدی به چشمان او نگاه کنی . من این  
 طرز مساعدت ترا ، این طرز مساعدت را که  
 پریشان و ترسو و از حق شناسی و تشکر فرار  
 بود . هیچ وقت فراموش نکرده ام ، و از  
 همین جهت هیچ وقت به تو رجوع نکردم .  
 البته ، من می دانم که تو آن وقت حتی بدون  
 این که یقین داشته باشی ، این بچه مال تو  
 است ، از من دستگیری می کردی ، مراتلیت  
 می دادی ، به من پول ، پول زیاد میدادی ،  
 اما همیشه در باطن بی حوصله گمی می کردی که  
 از شر این کار های نا ملایم راحت شوی ،  
 آره ، گمان می کنم که تو مرا وادار می  
 کردی که بچه را قبل از وقت از بین ببرم  
 و بیش از هر چیز این فکر مرا می ترساند -  
 زیرا کدام کار بود که تو اگر از من می  
 خواستی ، من نمی کردم ، چگونه میتوانستم  
 به چیزی که تو از من خواسته بودی ، تن  
 در ندهم !  
 اما این بچه همه چیز من بود ، مگر  
 نه این که از تو بود . دو مرتبه تو بودی ،  
 اما نه آن تو ، یعنی آن مرد خوش بخت ،  
 مرد بی غم که دست من باو نمیرسید بلکه آن  
 توئی که - بعقیده من - برای همیشه بمن بخشیده  
 شده بود ، به تن من چسبیده بود ؟ بزندانگی  
 من علاقمند بود حالا دیگر تو اثیر من شده  
 بودی من میتوانستم نمو تو در زندگانی ترا در

و روسی ۳۵ هزار لغت حرف میزنند . يك عامی در تمام این ملل با سه هزار لغت رفع احتیاج خود را از حیث زبان مینماید . يك منورالفکر روسی را از عامی بمجرد حرف زدن تشخیص میدادند چون اختلاف مابین طبقات این ملت زیاد بود ، و حال آنکه مثلاً در زبان فرانسه طرز تکلم طبقات مختلفه چندان متفاوت نیست . جامعه هر قدر بیشتر ترقی کند این اختلاف کمتر میشود .

ج س ۴ ش ۳ اگر چرخ روی زمین بفلطد سرعت طولی محیط آن با سرعت حرکت مرکز یا محور چرخ مساوی است ، اگر سرعت مرکز بیشتر باشد نقاط محیط چرخ يك حرکت انتقالی نیز دارا خواهند بود یعنی يك نقطه از محیط چرخ به چند نقطه از زمین کشیده میشود و اگر برعکس کمتر باشد بهر نقطه از زمین چه نقطه از محیط چرخ تماس مینمایند ، حال چون در سؤال مزبور سرعت نقطه B مساوی سرعت مرکز چرخ و بیش از سرعت است پس A علاوه بر دوران يك حرکت انتقالی نیز دارد ، همین مسئله باعث میشود که A و B باهم حرکت کنند ،

مطبوعات جدید

فارسی : اخیراً کتاب قابلی در نیامده است  
آلمانی : " Unter gelben Piralen "

تالیف Holzer Fries

« مابین دزدان دریائی زرد رنگ »  
راجع به وضعیت زندگانی چینی ها و عقیده آنها بحق و ناحق ، که در ضمن يك حکایتی شرح داده شده - کتاب مزبور اگرچه کمی رمان مانند ، نوشته شده دزد یاراست و دروغ دار ، معینا می توان از آن استفاده کرد .

انگلیسی : " I was a Germany "  
تالیف Ernst Toller

« من آلمانی بودم » نویسنده این کتاب يك جوان آلمانیست ، که ظاهراً اکنون از آلمان مهاجرت کرده است . مطابقاً ، احصایه این کتاب در دو هفته پیش بیش از هر کتابی در انگلستان خوانده شده است .

فرانسه : " Le visionnaire "  
تالیف Julien Green .

از جمله در نظر گرفته شده که در بندر حیفه ۱۵ تانک نفت کار گذاشته شود . طول این لوله ها از کرکوک تا ساحل دریا ۱۱۵۰ میل است و در سال ۴۵ میلیون تن نفت میتوان از آن استخراج کرده . در سرمایه این شرکت دولت انگلیس با اسم شرکت نفت انگلیس و ایران و دولت فرانسه با اسم شرکت فرانسوی دخالت کلی دارند از همین جهت نقاط ساحلی دریا که دولوله بدانجا منتهی میشوند یکی (تسریپولیس) در ساحل سوریه ، یعنی در تحت قیمومیت فرانسه و دیگری ( صیغه ) در فلسطین در تحت قیمومیت انگلیس قرار گرفته . ورود نفت موصل در بازارهای اروپا با وجود اینکه ارزان تر از نفت روسیه و ایران و رومانی وارد میشده ، باز در اوضاع تجارتي تاثیر مهمی نخواهد داشت ، برای این که قبل از موقع ، سرمایه داران در اثر قرار داد های لازمه از این خطر جلوگیری کرده اند . نفت مزبور يك هفتم از احتیاجات اروپا را بر طرف می کند . در موقع جنگ این دو لوله نفت برای بحریه انگلیس و فرانسه اهمیت خواهد داشت .

که میداند ؟

سؤال ۱ - چطور فرش ، قالی و البسه را در خانه در مقابل بید محافظت کنیم ، تخم بید را چطور از میان ببریم ، ناقتالین چه عیوبی دارد ؟

سؤال ۲ - میتوان بكمك آب يك آب انبار معمولی و يك صندوق در تابستان اشیاء ماکول و مشروب را در مطبخ سرد و خنک نگاه داشت ؟

سؤال ۳ - که میتواند يك طریقه عملی بجهت اندازه گیری قضایای روحی مانند محبت ، نفرت ، ترس ، خشم و غیره بیان کند ؟ اگر بدری يك اولاد دیگری پیدا کرد از محبت اولیه او نسبت بهر يك از اولاد کاسته میشود ؟ مقدار کلی محبت وی ثابت است ؟ با چه واحده مقیاس میتوان این قضایا را سنجید ؟

من میدانم

ج س ۴ ش ۱ يك منور الفکر  
فرانسوی با ۲۰ ، آلمانی ۲۲ ، انگلیسی ۱۷



## مجله دنیا

خواننده خود را با دنیای متمدن امروز کاملاً آشنا میکند. هر کس که میخواهد فکرش در دنیای پرهیجان امروز محدود نماند و با علوم، صنایع، اجتماعات و هنرهای (صنایع ظریفه) بشر قرن بیستم و تکامل تمدن وی آشنا گردد لازم است مجله دنیا را مرتب بخواند.

مجله دنیا دارای مقالات مهم از قبیل مقالات ذیل است: قسمت علمی؛ اتم و بعد چهارم، تکامل و ارث، پسیکولوژی خواب، امتحان هوش و حافظه؛ فضای چند بعدی و فرضیه نسبی، مکانیک آسمانها؛ اسرار سلول و اعصاب؛ قسمت صنعتی؛ صنایع عظیم دنیا، انتقال عکس بایوسیم، رادیو، هواپیما و آسمان نوردی، فیلم و لی فیلم ناطق، فلسفی و اجتماعی، عرفان و اصول مادی، جبر یا اختیار، علت یا غایت. ماتریالیسم و ایده آلیسم، دیالیکتیک طبیعت، ماشینیسم. ارزش و کار، اجتماع و طبیعت، اجتماع و اقتصاد. زن و ماتریالیسم، نفع، پول و بانک، تشکیل و گردش سرمایه، مسائل حقوقی؛ قسمت هنری؛ هنر و ماتریالیسم موسیقی، تاتر، فیلم از نظر صنایع ظریفه. ارزش ادبی رمان، ترجمه شاهکارهای متفکرین بزرگ و غیره. مجله دنیا در خاتمه تحت عنوان منظره دنیا، چند اطلاع مفید، سوالات که میدانند؟ و جوابهای من میدانم یک سلسله اطلاعات و دروس مفید راجع باوضاع و اختراعات مهم دنیا خواهد داشت.

**خوانندگان دنیا**، اگر این مجله با عقیده و فکر شما توافق دارد اسم و آدرس خود و آشنایان خود را که ممکن است به مجله دنیا علاقه داشته باشند با اداره مجله ارسال دارید. **مجله دنیا**، فقط بکسانیکه پول آبونمان یا تک شماره با اداره مجله بفرستند ارسال میشود. وجه تک شماره را ممکن است دو ریال تمبر پست ارسال داشت.

## صابون های کار خانه دار و گر

با بهترین روغنهای نباتی یعنی روغن هسته خرما و زیتون و غیره که از حیث خواص شیمیایی بهترین روغنها برای صابون توالت میباشد تهیه میشود.

## سلسله علوم دقیقه

شامل پنج کتاب و هر کتاب مرکب از چند جلد است: کتاب I فیزیک، II شیمی، III بیولوژی، IV پسیکولوژی و V اصول مادی و منطقی.

مؤلف: دکتر ارانی

مطبعه سیروس